

جسد اول از کتاب دوم من مجلدات ناسخ التواریخ

و چکا چیری تعلیم ایشان کنسید که ایشان و انرا از شما نیند جانان بعد از من زودین برودید و کافر شوید و کاهنی خواهد کرد و من کنسید
عبر اوقات کنسید در لشکر می نامند سیل بهر عت شدت و کلمه از ان خویش کفر شود و نسبت به شیب که علی سپهر عم من دوستی
و قال خواهد کرد و تاویل قران خاکه من قال کردم بهر بل قران دیگر از احادیث است قال احمد بن حنبل عن ابن عباس
لما مرض رسول الله مرصه الذي مات فيه قال ادعوا الي عليا فانك عايشة قد دعوتك يا ابي بكر فالت
حفصه فدعوتك عمر فالتام الفضل فدعوتك العباس ولما اجتمعوا رفع فلم يرجعنا فسكت
فقال عمر فقوموا عن رسول الله كويدك وزد در مرض موت رسول خدا فرمود عليه بنزدك من حاضر سايزيد عايشه ابو بكر
بخاند و خصه عمر اطلب داشت و امم الفضل عباس حاضر ساخت چون سخن شد نديغبريد بگو و وكران كشت چون علي را
نيافت با ايشان بسج سخن کرد و عمر ملامت خاطر سفير افهم کرد و كشت بر خريد و از نزد رسول خداي پرون شويم و اين نيمه بود
نمزا ايشان حاجتي نيست چهر علي را چهرنا فقيده حديث کرده اند که آخرين خطبه که رسول خداي در مرض موت نبروت
فرمود اين بود قال يا معشر المهاجرين والانصار ومن حضرني في يومي هذا وفي ساعتي هذه من
البحر والانس فليبلغ شاهدكم الغائب الا قد خلفت فيكم كتابا لله فيه النور والهدى والبيان ما
قرط الله فيه من شئ يحج الله لي عليكم ويخلف فيكم العلم الا كبر علم الذي نورا هدى وصيبي بن ابي
طالب الا وهو جبل الله فاعطهموا به جميعا ولا تفرقوا عنه واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء
فالتف بين قلوبكم فاصبحتم بغيره اخوانا ايها الناس هذا علي بن ابي طالب كثر الله اليوم وما بعد
اليوم من اجبه وتولاة اليوم وما بعد اليوم فقد اوتي بما عاهد عليه الله وادى ما وجب عليه ومن
عاده اليوم وما بعد اليوم جاء يوم القيمة ائتم لا حجة له عند الله ايها الناس لا فانوني غدا
بالدنيا ترقونها از قاياني اهل بيتي شعراء غبراء مقهورين مظلومين تسيل ديمانهم امامكم ربيعا
الضلالة والشورى للجهال الا وان هذا الامر كله احوالي وايات قد سماهم الله في كتابه وعرفتمكم
وبلغتم ما ارسلت به اليكم ولكني اراكم قوما تجهلون لا ترجعون بعدي كفارا مرتدين مناولين للكتاب
على غير مفرق و تبتلعون السنة بالهوى لان كل سنة وحديث وكلام خالف القرآن فهو رد و لا
القران امام هدى وله قائد يهدي اليه ويدعوا اليه بالحكمة والموعظة الحسنة وهو
ولي الامر بعدي و وارث علي و حكامي و سري و علايتي وما ورنه النبيون من قبلي
وانا وارث و مورث فلا يكذبنكم انفسكم ايها الناس الله الله في اهل بيتي
فانهم ان كان الدين ومصايح الظلم ومعدين العلم علي اخي و وارثي و وزير ي و
اميني و القائم بامر ي و الموتي بعهد ي علي سبتي اول الناس لي ايمانا و اخرهم عهدا عند
الموت و اوسطهم لي لقاء يوم القيمة فليبلغ شاهدكم غايبكم الا و من ام قوما امامة غيبا
و في الامنة من هو اعلم فقد كفر ايها الناس و من كانت له قبلي تبعه فانها انا و من كانت له عدا فلها
فيها علي بن ابي طالب فانه ضامن لذلك كله حتى لا يبقى لاحد علي مباحة خلاصه اين كلمات که مخر
حاجت مردم شيبی است یا کسی چنین است که فرماید ای کرم و مسلمانان این بند و اندر زلفت و جاست که بدان

وفايع اقاليم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

مرسوران و حاضران هر یک با نوا القادارند همانا قرانرا در میان شما خلیفه میکند و همچنین رایت بزرگ ایت دین و نور هدایت
یعنی علی بن ابی طالب خلیفه میکردم بر شما که وصی من و جلی المیتین معرفت خداوند است پس بدین او چکت در زمین
و هجرت او اخصام چونید امیرم علی مخزن علم خداوند است هر که او را دوست دارد و عهد خدایا بر سر او هر که او را
دشمن دارد در قیامت کور و کور است که در روز خداوند او را برای او عذری نماند آنچه بایسته و در خود بود با شما که همی بپوشد شما بجز آن
و بر طریق ضلالت روید و اینک اهل بیت من ارکان دینند و در نماز یکی از جمل غفلت نماند شعلهای روشنند و علی برادر
دو اوست و وزیر من و ائمه من است و با من در میان شما بخلاف قائم است و فاکتند بعد من و این من است و اول
اوست که بن ایما آورد و آخر کس اوست که عهد من بیاید و اوست که در قیامت نخستین ایدار کند و هر کس خیر علی بعد از
عهد خلافت کند کافر و مرتد باشد ان امیر زمان هر که بر من حتی باشد ایک حاضر و از پس من بر علی است که حق او بگذرد
در خبر است که بر و بر شما یک مجلس رسول خدای از مهاجر و انصار حاضر بود و پیغمبر مبارک در کنار علی داشت و عباس در برابر
اونشسته بود فقال رسول الله يا عبا من اتقبل وصيتي و تقضى ديني و تجز مؤمدا فقال اني امر و كثير العيال
لا مال لي رسول خدای با عباس فرمود اگر توانی پذیری وصیت من شوی و از پس من دین مرا بگذاری عباس عرض کرد یا رسول
من دی پرو عیالندم انما و ثروت ندارم که قرض بگذارم سرکت پیغمبر من سخن میفرمود چنین فرمود فقال رسول
الله ساعطيا رجلا ياخذها بحقيها لا يقول مثل ما تقول ثم قال يا عبا اتقبل وصيتي و تقضى ديني و تجز
مؤمدا رسول خدای با عباس فرمود من این وصیت میروی میگذارم که قبول دیت مرا اطاعت کند و حق وصیت مرا بگذارد
و این سخن گوید که تو میگویی پس روی علی کرد و آن کلمات با علی فرمود و تحقیقتا العبرة ان لا تقضى ديني و تجز مؤمدا
علی که گشت چنانکه جواب نتوانست و این سخن شد پس از خطبه باز آمد و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد آنچه فرمان کنی فرمان
پذیر باشم فقال رسول الله يا بلال ايت برأية رسول الله فاني بها ثم قال يا بلال ايت بعلمه رسول الله
بالحق و الكلام فاني بها ثم قال يا عبا من اتقبل هذا بشهادة من في البيت من المهاجرين و الانبياء كذا و كذا
فيه احد من بعدك فقام علي حتى استوعب جميع ذلك ثم قال رسول خدای بلال افرمود ما رایت پیغمبر و سر حضرت
بازین کلام حاضر ساخت پس علی افرمود ای خیر را بشهادت اینجاغت که حاضر دما خود دارا پس ازین کلام تو سخن نماند هر که ازین
اشیاء ابرای خویش برود و همچنان حدیث در نص وصایت خلافت علی از علمای شیعی فرمود و در زمان از عهد نبی
ببارکت عن موسى بن جعفر قال قلت لابعد الله عليه السلام انك كان امير المؤمنين كاتب الوصية
ورسول الله اهل على و جبرئيل و الملائكة المقربون شهودا قال فاطرق علي طويلا ثم قال يا ابا
الحسن قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله الامر نزل الوصية من عند الله كما ما مستجلا نزل به
جبرئيل مع امناء الله تبارك و تعالی من الملائكة فقال جبرئيل يا محمد مر باخراج من عندك الا
وصيتك لتقبضها منا و تشهدنا بصدقك ياها اليه ضامنا لها يعني علينا فامر النبي باخراج من
كان في البيت ما خلا عليا عليه السلام و فاطمة عليها السلام فيما بين السور و الباب خلاص من
انت که جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جبرئیل از نزد خداوند هجرت رسول آمد و عرض کرد که مجلس از یکانه پروردگار کن
چون علی را که وصی است کس را بجای کند از فرمان خدایا اصفا فرمائی و علی بر تقییم فرمان بضانت گیری و فرشتگان

حدیث کوفت
ابن جعفر در فضیلت
علی علیه السلام

مسد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التواریخ

در میان کوهان باشند بدینچه او را خواهی پرسد پس پیغمبر فرمان کرد تا هر که در سرای بود بیرون شد بر علی و فاطمه آنوقت
 باب قیام داشت فقال جبرئیل ربک یقرمک السلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت الیک و شکرک
 علیک و أشهدت به علیک ملائکتی و کفی به شهیداً قال فارعدت مفاصیل النبی و قال یا جبرئیل ربی
 هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام صدق عزوجل و برهات کتاب فدفع الیه و امره
 ففعل فی الامیر المؤمنین فقال له اقرأه فقرأه فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی الی و
 شرطه علی و امانته لقد بلغت و نصحت و اذیت فقال علی علیه السلام انا اشهد لک بالی انت حی
 بالبلاغ و النصح و التصدیق علی ما قلت و لیشهد لک به سمعی و بصیرتی و کفی و کفی فقال جبرئیل انا لک علی ذلك
 من الشافیه سفیاد جبرئیل سلام خدا بر رسول خداوند بکذاشت و کتابیکه با تلم علی مکتوب بود پس در عرض کرد که خداوند
 این عهد مایست که با تو عهد بستم و با یمن تو استوار کردم و در شیت با ترا گواه گرفتم پس رسول خدا ای آن مکتوب از جبرئیل
 داشت و حکم خداوند علی علیه السلام حرف جبرئیل قرائت کرد و فرمود عهد خدا را بیای بر دم و بدینچه ما مور بود با تو ابلاغ
 کردم علی عرض کرد که من بر تسبیح این سالن گواه باشم و کوش و چشمم و گوشه و ذون من نیز گواهی دیدم جبرئیل عرض کرد که من نیز
 از عهد گواه فقال رسول الله یا علی اخذت و صدیقتی و عرفتها و ضمنت لله و الی الوفاء بما فیها فقال انتم
 با یمنه * علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی اذنها فقال رسول الله یا علی انی ارید ان اشهد
 علیک بما افانی بها یوم القیامه فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل فیما بینی و
 بینک الان و هما حاضران و معهما الملائکه المقرنون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهد و انا با یمن
 انت و ابی اشهدهم فاشهدهم رسول الله و کان فیما اشترط علیه النبی یا جبرئیل فیما امره الله عزوجل
 ان قال له یا علی نفی عما فیها من موالاتی من و الی الله و رسوله و الی ابراهه و العداوة لمن عادى الله
 و رسوله و الی ابراهه منهم علی الصبر منک علی کظیم الغیظ و علی ذهاب حقیقت و غضب خسیک
 و انیهاک حرمتک فقال نعم یا رسول الله فقال امیر المؤمنین و اذی فلق الحبه و برء النسمه
 لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفت انه نهتک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله
 و علی ان تخضب لحنه من راسه بدم عیب فقال امیر المؤمنین فصعقت حین فهمت الکلیه
 من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی و قلت نعم فیلت و رضیت و ان انهدتک حرمتک و عیبتک
 السن و مزق الکتاب و هدمنا الکعبه و غضبت لحنی من راسی بدم عیب صابرا و خسیبا ابدا حتی
 اقدم طلیک عنی حین باشد که رسول خدا فرمود یا علی وصیت مرا صفا فرمودی امثال فرمان ضمانت کردی عرض کرد که
 بیان نهادم و بر خداست که مرا در تقدیم فرمان موفق بار پیغمبر فرمود یکجک جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان حاضرند
 بر بیان تو گواه میگرم علی عرض کرد و نیکو باشد من نیز شاهدی باشم رسول صفا فرمود بیکان تو بعد خدا خواهی کرد و دشمن خدا
 و رسول زاد دشمن خواهی داشت و دوستان خدا و رسول را دشمن خواهی بود و چون غضبت از تو گشت و در از خوشتر
 دارند تو درین رحمت و دولت صابر خواهی بود علی عرض کرد چنین باشد با ما علی سفیاد سوگند خدای که کلمات جبرئیل را صفا
 نمودم که میگفت ای محمد و نه باش که حرمت علی را پست کنند و حال آنکه حرمت او حرمت خدا و رسول است

ترجمه
 که شمر غضب
 خاف است

مسد اول از کتاب دویم من مجدات ناسخ التواریخ

وَعَثَرْنَا أَهْلَ بَيْتِي فَتَشَكَّرُوا بِيهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَانِي أَنَّهُمَا لَنْ يَنْفِرَا حَتَّى يَرُدَّاهُ
 الْحَوْضَ فَمَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِثْلَهُ الْمُنْغِيبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ أَوْصِيَا
 مِنْهُمْ أَوْلَاهُمْ أَخِي وَعَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدَكَ هُوَ أَوْلَاهُمْ ثُمَّ أَنبَى الْحَسَنُ ثُمَّ أَنبَى
 الْحُسَيْنَ ثُمَّ نَسَعَهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ شَهَدَاءَ
 اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّةً عَلَى خَلْفِيهِ وَخُرَّانَ عَلَيْهِ وَمَعَادِنَ حِكْمَتِهِ مِنْ أَطَاعَهُمْ نَعَدْنَا طَاعَ
 اللَّهِ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فَقَالُوا أَكَلَهُمْ كُنْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ
 ذَلِكَ مَقْصُودَانِ أَنْتَ كَرَمِي فَارَادَ رَسُولُ خُدَا فِي خُرُوجِ خُطْبَةِ بَأَصْحَابِ فَرَمُودَ كَرَمِيكَ دَرَمِيَانِ شَمَاوَانَ مَجِيدِ وَأَهْلِي بَيْتِ
 خُدَا أَبُو دَعِيَّتْ كَرَمِيكَ سَمِيْعِي زَبْرِي رَدَائِيَانِ سَرَبَرِي بَأِيدَتَا زَبْرِي دَرِغِيْتِي دَرِ قُرْآنِ اِهْلِي بَيْتِ مَنْ دَرِ كِنَارِ حَوْضِ قَرْمَانَ بَيْنِ
 بَرَمِي دَرِ آيِنْدِ عَمْرِي لِنِخَابِ بَارِي نِخَانِ خَشْمَاكِ بِيَايِ نِوَا سْتِ دَعْرَضِ كَرَمِيكَ اِيخْبَاعَتِ بَجَلِ اِهْلِي بَيْتِ تُوَانْدِ فَرَمُودِ اِهْلِي بَيْتِ اَوَّلِي
 فَمَنْدِ كَرَمِي عَمْرِي اِسْتِ كَرَمِي وَرِي وَوَحِي وَبَرَادَرِ مَنْ دَرِ مِيَا نِ اِمْتِ خَلِيفَتِي مَنْ دَرِ دَوَا رِ سِ اَوَّلِي وَفَرَمُودِ مَنْ دَرِ حَوْضِ كَرَمِي
 نِي نِ اَرِ فَرَزْدَانِ حَسِي نِ اِبْتِ هَرِي كَرَمِي رِ سِ دَرِ كَرَمِي دَرِ آيِنْدِ تَا اِنْكَاهِ كَرَمِي دَرِ كِنَارِ حَوْضِ مَرَادِي دَرِ كِنْسِنْدِ دَرِ اَشَانِ حَمِي نِي خُدَا
 وَكِنُورَانِ عِلْمِ خُدَا وَنَدِ هَرِ كَسِ فَرَانِ اِي شَانِ بَرِ دَرِ فَرَانِ بَدِي خُدَا وَنَدِ بَأَشِدِ هَرِ كَرَمِي بِيَا نِي كَرَمِي عَمْرِي اِي خُدَا وَنَدِ كَرَمِي بَأِشِدِ
 اِي نِ كَلِمَاتِ بِيَايِ رِفْتِ بَلْمَانِ بَجَلِ اِشْرَافِ نَمُودِ حَدِيثِ كَرَمِي كَرَمِي خُدَايِ خِرُوقِ بِلِ اَزِ وَفَا سِ فَرَمُودِ اِنْكَاهِ اِبْتِ اِي
 شَمَا كَرَمِي قَبُورِ اِي بِيَايِ خُدَا سِ بَدِي كَرَمِي دَرِ شَمَا چُنِي كَرَمِي چُنِي مَرِضِ كَرَمِي شَدِ خَمِيصِ بَرِ رَدِي كَرَمِي چُنِي نَفْسِ تَكِي سِي كَرَمِي
 اَزِ اَبِي سَوِي مِيَا كَرَمِي بِيَا فَرَمُودِ اَعْنَدْنَا اللَّهُ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اِي خُدَا اَبُو اَبِي نِي اِي كَرَمِي اَبُو اَبِي فَرَمُودِ اَبِي فَرَمُودِ
 اَزِ سِ مَنْ مَانْدِ بْتِ مَجُودِ بَرِ دَرِ اَنْ شَدِ غَضَبِ نَدَا قَوْمِي اَبَا دَرِ كَرَمِي اَبِي خُدَا سِ بَجَلِ كَرَمِي شَمَا اَزِ اَنْ سِ كَرَمِي اَبَا
 هَلْ بَلَنْتُ وَ سَكَرْتِ فَرَمُودِ اَللَّهُمَّ اِي بَدِي كَرَمِي دِي نِي اِي كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 اَزِ اَبَا بِيَا شِدِ هَرِ دَرِ كَرَمِي مَرِضِ دَقَمِي كَرَمِي سَبِي نِي عَايِشِ دَا شْتِ بِيوشِ شَدِ چُونِ بِيوشِ اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 بِيَايِ فَرَمُودِ بَرِ قَرْمَانِ بِيوشِ كَرَمِي اَزِ بِيوشِ شَدِ دَرِ كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 بَرِ دَسْتِ بِيوشِ كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 عَمْرِي دَرِ اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 جِي بَرِ لِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 تَرَا سْتِ مِيَا فَرَمُودِ اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 سِ مِيَا مَلِكِ اَلْمَوْتِ وَكَلِي دَرِ كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 شَدِ وَ عَرْضِ كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 جِي بَرِ لِي رَضِيَتِ فَرَمُودِ اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 تُوَا شَمِ اَكْرَمِي كَرَمِي رُوحِ تَرَا قَبْضِ كَرَمِي بَعَالِمِ بَالَا بَرَمِ وَ اَكْرَمِي خُوشِي نِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 شَمَانِ لَمَايِ تَسْتِ بِيوشِ مَلِكِ اَلْمَوْتِ رَا فَرَانِ كَرَمِي كَرَمِي اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا
 اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا اَبُو دَرِ شَمَا

ترجمت
که شعر بر تو صاف
نموده است
است

چون که بود
از کلمات

اینست
که است

خدا

وقایع اقبالیم بعد از هجرت رسول خدا الی زمانها

خطاب کرد که بنزد حلیب من بروید پس نیز که بی اجازت بروی اهدائی و بی رخصت قبض روح کنی پس غزیرا این هزار هزار ملک است
 اعوان خود با سبهای باقیه لالی و یواشیت بر سببان ائین بدر سزای رسول خدا حاضر شدند و ما را از خداوند مبارک ثنا
 بدست داشتند پس کمال احوال بصورت اعوانی بدر سزای استیاد گفت السلام علیکم اهل بیت النبوة و معذرة
 الیهما لکم و غنمکم لکم لکن رخصت کنسید تا در آیم رحمت خدای بر شما با وفا طمه علیها السلام بالین پیغمبر جای داشت
 پاسخ داد که پیغمبر این روی ملاقات نیست دیگر باره اجازت حبت و همان جواب شنید که سیم طلب اجازت کرد با علی علیه
 تاست مردم آنجا نیز خوشترن بر زید پیغمبر خویش آمد چشم بگشود و فرمود جلالت شمارا حال بگفتند گفت ایفا طمه داشتی که سخن
 عرض کرد اندر رسول اعلم فرمود این ملک موت است که کاسر لذات و قاطع شهوات است زمان را بیهوده کند و فرزند از اقیم سازد
 و جماعت را پراکنده فرماید فاطمه فریاد برداشت که وادقیما خربت المدینه پیغمبر دست فاطمه را گرفته بر سینه خویش چسبید
 زانی چنان پیوستن بود که کوئی از جهان بیرون شده فاطمه سرش داشت گفت ای ابناء پاسخ شنید عرض کرد جان من حنی
 تو باد با من نکران شود سخنی بگو پیغمبر چشم بگشود و گفت ای دختر من از گریه دور باش که جمله لاکه بر تو بگریزد و اشک از چهره چاک
 میرود و بشارت میداد و گفت آلهما و ادر حیران من صبری بخش با او گفت چون روح من قبض کنند گوی امانه و انا الیه رجوع
 همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی است گفت یا رسول الله کدام کس در چیز عوضی تواند بود پیغمبر چشم بر هم گذاشت فاطمه
 گفت و اگر تب آناه فرمود بعد از او هیچ کس بر پدر تو نباشد یعنی در آنجا هیچ اندوه نماند انگاه عایشه پیش شد و گفت
 یا رسول الله با من نکران شود و محبتی فرمای پیغمبر فرمود و صفت همانست که دی با تو گفتم از پس او و خصه سخن کرد و پاسخ
 گرفت و بروایتی نام زمان را فرمود در زاویه خانه خود مستور باشید چنانکه خدای در شان شما آورده و قرین فی یوم تکون
 ولا ینترجن بقرح الجاهلیة الا اولی انکاه فاطمه را فرمود حسنین علیهما السلام را حاضر کن ایشان حاضر شدند و سلام
 دادند و در برابر پیغمبر نوزند و چون آنحضرت را چنان دیدند با کوزه که بستند که تا مردم سزای لبیدن آغاز کرد پس پیغمبر
 ایشان را پیش خاست امام حسن روی بر چهره پیغمبر نهاد و امام حسین هر سینه آنحضرت گذاشت پیغمبر ایشان را بوسید و بوسید و در
 حرمت و محبت ایشان و صفت فرمود و بروایتی جماعتی از اصحاب دیرون مجرور از کربس حسنین علیهما السلام سخت گریختند پیغمبر
 نیز آغاز کرد فرمود اتم سلمه عرض کرد یا رسول الله تو در حضرت که رستگاری موجب این کیفیت فرمود لکنما یکنون حمله
 لایسته انکاه فرمود بگو ایند برای من برادر من علی ا پس علی حاضر شد و بر این سول خدای نیست پیغمبر از بالین برداشت و علی
 مد کرده سر مبارکش ابر بازوی خود نهاد پیغمبر فرمود ای علی فلان مرد جو در سلفی زرنزد یک منت که برای تجیرت گزینا
 ما خود هشتم زینهار این دین از دمت من ادا فرمای ای علی تو اول کسی خواهی بود که در لب عرض کوثر مرادید اگر کنی ما بعد از
 من امری چند کرده ملازم تو خواهد شد باید ملازم حضرت نشوی و کار بر مصارت کنی چون مردم دنیا اختیار کنند تو آخرت
 اختیار کن و بروایتی فرمود دوات و صحیفه حاضر کن از بهر تو وصیتی بکار کنم علی هم کرد که چون خواهد لات تحریر فرم کند رسول
 خدای از جهان بیرون شده باشد عرض کرد اگر فرمان کنی فریاد تو نم داشت فرمود الصلوة و ما ملکتک ایمانکم و بروایتی
 الله فیما ملکتک ایمانکم و البیوة و هم و اشبعوا بطونهم و الینالهم الفلک کربند در مرض موت چهل بنده
 آزاد کرد و جابر بن عبد الله انصاری گوید که در زمان حکومت عمر کعبا لاجبار بر او درآمد و پرسش کرد که آخر سخن پیغمبر کدام داغ جان
 چو بود گفت از علی پرس من ای مؤمنین فرمود پیغمبر بر سینه خود چسباند بودم سر مبارکش بر دوش من نهاد فرمود الصلوة و الصلوة

نویسنده این کتاب
 سید محمد باقر

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات نسخ التواریخ

کبک گفت آخر سخن اینها این باشد و بر این موزند و بر این مبعوث شوند با جملہ امیر المومنین پیغمبر یا با من سخن میگوید و آب ان
 مبارکشن این میسیدین حال او دیگر کین شد و زمان از پس برده بقراری میگردند و من رسول خدا را این چنین استم کفتم
 ای عباس مراد یاب و بر بزوی یکدیگر پیغمبر را بخوابانیدیم کونند چون ملک الموت بصورت اعرابی رخصت یافت و در آمد
 گفت سلام علیک یا ایها النبی خدای ترا سلام میرساند و فرمان داده که بی اجازت تو قبض روح نکند فرمود ما با تو حاجت
 که با شئی تا جبرئیل در آید در این وقت خدای ملک دوزخ را فرمان کرد که نیران جنت را بمران حوریا نرا حکم و نستاند از حور
 بزینت کنند و طایک را خطاب کرد که بر صفت شوند که روح پیغمبر برسد و جبرئیل را فرمان گفت که سندی بخبر پیغمبر
 جبرئیل که این حاضر حضرت شد پیغمبر فرمود مراد چنین وقتی تنها گداشتهی عرض کرد بشارت با تو را که مرده آورده ام و تو
 چه مرده عرض کرد فلان النیران قد اخذت و ایحیان قد ذخرت و الحور العین قد زینت و الملائکة قد
 لقد یم رؤیتک فرمود اینها نیکوست لیکن سخنی بگویی که بان دل ندش درم عرض کرد بهشت حرام است با نیاید بهشت ایشان از
 آنکه تو هست تو در آید فرمود بشارت مرا افزون کن عرض کرد خدای با تو آنداده که هیچ پیغمبر اعطای فرموده بهمانا عرض کرد نعمت
 محمود و شفاعت قیامت مخصوص تو باشد چندان انانیت ترا با تو بخشند که تو را ضعیف بشی فرمود و نیز ان چشم من روشن شد
 آنگاه فرمود ای ملک موت نزدیک شود بکار خود باش و نیز آورده اند که چون جبرئیل بشارت حور و جنت داد فرمود مرده را
 از این افزون کن یا جبرئیل طمعی من یقرء القرآن من بعدی من یصوم شهة یعضان من بعدی من
 الحجاج لیسوا کرام من بعدی من لا ینبئ الصلطان من بعدی آندوه من از بهر امت است که ایشان را در محشر پیش آید عرض
 کرد انبئنا رسول الله فان الله تعالى يقول فذخرت الجنة علی جمیع الانبیاء و الامم حتی ندخلوها انت
 و امتک پیغمبر فرمود الان طاب قلبی و بر و ایتی عرض کرد که حاصیان است تو اگر سالی یا ماهی اگر روزی یا ربعی قبل
 از مرگ بتوبت و انابت کرایند معذورم گفت باشد که مجال نیابند عرض کرد و الترت یقرءک السلام ان کانت السنة
 کثیرة و الشهر کثیرا و الیوم کثیرا و الساعة کثیرة فمن عصانی جمیع عمره و بلغت روحه حلقه و لم ینکله ان
 یجری علی لسانه التوبة قد معت عیناه و قدم من فعله غفرته له و لا ابالی ان لم یندم فانک که شفیع یوقر
 الفیما یعنی هر که همه عمر گناه کند از است تو و مجال توبه نیابد و شکستند است بزیر او را بیا موزم و باکت ارم و اگر ایشان
 ترا شفاعت برانگیزم و او را بخشم و نیز گفته اند که پیغمبر جبرئیل فرمود مرا حاجت است تحت آنکه مرا شفیع باشی کند
 قیامت دوم عذاب امت مرا قیامت اندازد و دیگر آنکه هر هفته دو شب به سجده اعمال است مرا بر من عرض دهند تا یکی از آنها
 ثابت بدارم و از بهر گناه ایشان استغفار کنم و مگذارم ثبت شود این هر سه طابت مفردن شد آنگاه گفت ای محمد این
 دوستی است را در دل تو که نماده فرمود خداوند جل و علا عرض کرد که خدای میفرماید انا انعم الیهتم منک الذخر
 قسلیهم ایتی ای محمد من هزار بار بر ایشان رحیم ترم ایشان را بمن گذار پیغمبر فرمود الله خلیفتی علی امتی گویند
 سکرات موت بر رسول خدای چنان صعب میشود که کوزه مبارکش گاهی سرخ و گاهی زرد بکشد و زمانی بدست زان
 و وقتی سوی چپ میشد و چهره مبارکش عرق آلود بود و قد حی از آب نزد خود نموده دست در آن میرود روی خود را سرخ
 و مکر گفت اللهم اعنی علی سنگار الموت و بروایتی پیغمبر مود لاله الا الله ان اللوت سنگار نایب گوید هرگز
 بر کسیکد اسان جان دهد رنگ بر دم زیرا که اگر این بهتر بود خداوند از بهر پیغمبر خویش میداشت گویند رسول خدا فرمود

ابو استم

اندوه ن
 پیغمبر از حاصیان
 است

انوار است
 خداوند بر امت
 پیغمبر

وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

سکرات
موت بر پیغمبر

ایملک موت جان انسان هر انبر این سختی قبض خواهی کرد گفت سوگند خدای بن چلچس را چنین سهل مقبول است
 فرمود ای غریب من از تو میخواهم سختی جان دادن انسان هر بر من نهی با ایشان بحق و مدارا باشی و هم از عایشه روا
 کنند که هنگام نزاع سر رسول خدای در کنار من بود ناگاه بعد از رحمت بر لبی بگر از در آمد و در دست او سواکی سبز از جوی
 اراک بود پیغمبر بر آن نگران شد فهم کردم که آنرا میطلبند عرض کردم که سواک را میطلبی قبول آن شارتی کردی که فهمی
 دان خود نرم ساختم بسند و تعجیل سواک زد شاد شدم که در آخر نفس آن من آب آن پیغمبر آنچه شد بنا رسول خدا
 در میان حیات و حیات مینوشتی نیست و تصرف وجود مبارکش در کائنات احاطت علم از حقیقت شایسته
 پذیرد و با جمله از ابی جعفر علیه السلام حدیث کرده اند که فرمود قال رسول الله لا صحابه حیون فی خیر لکم تحدیثون و قد
 لکم و ثمانی خیر لکم تعرض علی انما لکم فان دانت حسنا حینا لاجدث الله علی ذلک وان دانت غیر ذلک
 استغفرنا الله لکم رسول خدای با اصحاب خطاب فرمود که حیات و حیات من یکو نعمتی است برای شما چه در زندگانی
 من از مضللات حکم و مجهولات خویش من سخن نسید و باخ بگیرد و چون از جهان بیرون شوم همه روزها عال سارا برین
 عرضه دهند اگر نیکو کرده اید خدایر سپاس بگذارم و اگر عیبی در زید اید برای شما استغفار کنم در خبر است که رسول خدا
 در حیات خویش ضیاع و خسر ز برین بعد لطلب که دختر غم سپهر است با مقدار بن بود عقد بست فرمود این فرج بود
 کردم که کجا هست شود و کس رعایت حسب و نسب نکند گرامی ترین شما نزد خدا پر مهر کارترین شما است عمر آن
 هنگام رحلت رسول خدای نزدیک شد علی علیه السلام فرمود که چون من از جهان بیرون شوم همه را در میان کجا کجا
 است بخاک بسیار و قبر چهار کشت از زمین فراشته دار آب بر قبر من بر قال علی بائی انت و ائی فحدلی
 ائی النواحی اصیرک فیه قال انک مسخر بالوضع و تراه فالت که عائشة بار رسول الله فاین اسکن
 قال اسکنی انت بیننا من البون انما هو بقی لبس لک من الحق الا ما لغيرک ففتری فی بیک
 ولا تبرجی بترج الجاهلیة الا ولی ولا تقابلنی مولایک و ولیک ظالمه شاقه و لک لتقابلینه
 فبلغ ذلک من قولہ عمر فقال لابنہ حفصه مری عائشة لا تقابلنی فی ذکر علی ولا
 تراذیه فانه فداستهم فیه فی حیونیه و عند موته و لئنا البیت بیک لا ینازعک فیه
 احد فاذا قضت المرأة عدتها من زوجها كانت اولی ببيتها تسلك الی ائی السالك
 شانت خلاصه این سخن پارسى چنین است امیر المؤمنین علیه السلام از دفن رسول خدای صلی الله علیه و آله
 پرسش کرد فرمود چون تخدیدی کنی موضع قبر من از تو پوشیده نماند عایشه عرض کرد یا رسول الله من که خاتم پیغمبر است
 فرمود ترا از دیگر زنان حتی برزبادی نیست در یکی از خانه ها ساکن باش و عبادت جاهلیت از جای بیرون شود با علی که اقا
 و مولای است از در منازعت و مناجرت مباح و بجان طریق ظلم و طغیان پیری با او مقاتلت و محاربت آوزی چون
 این سخنان گوشه عمر بن الخطاب شد دختر خود حفصه از فرمود با عایشه بگوی چنین در کار علی سخن مکن که زنده است که پیغمبر است
 زندگانی و نگاه که زنان خویشن با پی برد شیفته محبت علی است خاموش باش که خانه خاینت و از پس پیغمبر سبک را بر
 آن نماند که با بتسلله منازعت بجنباند و چون زمان زادت غده بی پای شود دختر نفس فریادش بشنود و بهر جای خواهند روی
 فرماید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون من از جهان بیرون شوم از چاه غرسش سنگ آب گیرم غلبل و کفن و حوط کن

و پیغمبر
در جای قبر

پیغمبر
سکرات
موت بر پیغمبر

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات نسخ التواریخ

آنکه کربان کنیز بیکر و نشان و پس از آنچه خوابی پس من بر حسب فرمان چنان کردم و در این موضع هزار باب از علم مرا
 تعلیم نمود که از برای هزار باب مفتوح میشود علی علیه السلام میفرماید چون روح رسول خدا را قبض کردند مبارکترین بر زمین
 بود و جان او در میان کف من جاری شد و آنرا بر روی خود کشیدم و متوجه غسل شدم و ملائکه یاوران من بوی دند او نگاه داشتند
 از بانک فریشتگان آنکند بود که روی بلا میرفتند و کردی بر میآمدند و بانک ایشانرا می شنیدم که بر آنحضرت صلوة
 میفرستادند تا آنکه که جسد مطهر شرادر خیرج پنهان کردم پس کیت از من سزاوارتر با آنحضرت رحمت او و بعد از وفات
 او با آنجکه رسول خدای رزدد و شنبه بیست و هشتم ماه صفر از آن پیش که آفتاب بمغرب شود سفر آنجانی کرد و روز وفات
 پیغمبر را که دو شنبه بود کس خلاف کرده است لکن علمای عامه کرده بی دو شنبه اول بیع الاول بعضی دویم برخی ششم
 جماعتی دوازدهم بیع الاول است و این صعب باشد که دوازدهم روز وفات پیغمبر باشد چه محدثین و مفسرین از آنجا
 روز عترت اند پس غره چشیده بوده و دو شنبه دوازدهم شود در این صورت تواند بود که اهل مکه و نیز در رؤیت هلال کار بر دو گونه رفته
 بسبب ابر یا ماضی دیگر غره ماه نزدیکان چشیده و نزدیک مردم مدینه جمعه بود چون چشیده غره باشد دو شنبه دوازدهم خواهد
 مدت زنده گانی آنحضرت شصت و دو سال یا زده ماه و یازده روز بود اما خطوط پیغمبر از کافور بهشت بود چه در جبرئیل از شبت
 چنان در هم خور آید رسول خدای آنرا به بهره فسادی ساخت یکمیر خود برداشت و دویم را با علی سپرد و سه دیگر را خن فاطمه
 کوبید چون رسول خدای در گذشت ملائکه آنحضرت را پوشیدند و ملک الموت در نزد جبرئیل حضرتش را قبض روح نمود و علی
 علیه السلام شافت و میگفت و اممته و ارسول العالمین خاکم علی فریاد از جانب آسمان بانگ اممته ای شنیدم و فاطمه زهرا
 افغان داشت که یا ابناء اجاب ربادعاه یا ابناء من جنة الخلد مثواه یا ابناء عند ذی العرش
 ما ویه یا ابناء کان جبرئیل فیشاء یا ابناء لتعلی الیوم آراه و بعد از پیغمبر هر کف فاطمه را کسی خدان بدید
 مردان به بیت بخانه درآمد و پرده در میان مان و مردان فرود آویختند و از کنار خانه با کلی شنیدیم که گویند یا السلام
 علیک انزل البیت و رحمة الله وبرکاته کل نفس ذائفة الموت و انما نوقون اجود کذب و القیمة انیدک
 هر مصیبتی بر آنرا خداست یعنی و هر فوت شده را خلفی است بخدای باز گردید و جزع کنید که در حقیقت مصیبت دهانت که از برای
 محروم باشد و استقام علیکم و رحمة الله علیه اسلام فرمود این حضرت است که ما را تعزیت کند گویند صحاب رسول خدای در مسجدین
 بودند تا که بانک بقراری اهل بیت بشینند و صورت حال را بدست نداشت زده و بخویشستن شدند عثمان بن عفان از بان
 از کار شد و بعد از من انیس کرده بی یار شدند و عمر بن الخطاب فریاد برداشت که سوگند خدای پیغمبر نمرده است و ما نماند کسی
 صفا افتاده و شامی خوشین کشید و بر در مسجد بیتنا دو گفت هر که گوید پیغمبر مرده است میان او را بد و نیم بر نم و جهاتی از زمین
 گفتند که من پیغمبر است مرک او را در نیاید و کردی از سخنان عمر در مرک پیغمبر بگشتند در این وقت آسمان بفت عین شتاب
 رسول خدای بر دو مهر نبوت را نیافت گفت هانا پیغمبر از این جهان بیرون و جمعی از سخن او مرک پیغمبر را آورد و شنیدیم که
 ابو بکر در محله سج در خانه خود بود غلام خویشی که از برای فخر حال فرستاده باز شد و گفت شنیدم که میگویند مات محمد
 ابو بکر بر پشت و شتاب زده بر سید و همی گفت و الحمد لله و الانفطاع ظهرا و همی که سبت تمسجد آمد و بانها
 بخانه عایشه رفت و جای رسول خدا پرسش نمود و در از روی مبارکش بجوی کشید شایانی مبارکش را پیوسته گفت
 و انبیا پس سر برداشت و بگریست و دیگر باره تقبیل کرد و گفت اصفیاء و کرت نیم پیوسته گفت و اخیلا و آنجا گفت

یقین
روز وفات
پیغمبر

یقین پیغمبر

خطوط پیغمبر

سلفی و صوفی و غیره
 در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است

وقایع اقالیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

خداوند دو موت بر تو بر نیارده و آن موت که بهره تو بود بیافتی و بموت تو قطع شد آنچه بر هیچ پیغمبری منقطع نگشت و نوز نوزی
از آنکه ترا وصف کنند جلیل تر می از آنکه بر تو بگردند اگر بدست ما بود نفس خود را فدای تو میکردیم و اگر نه این بود که گریه بر پیشانی
فرموده بودی چندان گریستم که چشمها از چشم روان گسیم بار خدایا او را از ما سلام برسان یا محمد را ز زردی و کار خود با او
این گفت از خانه پنهان شد و عمر را گزینست که در میان مردم می گوید پیغمبر زنده است ابو بکر سرگشته کرد و گفت از پای نشین و عمر حاجت
کرد ابو بکر او را خطاب کرده که ایها الرجل رسول خدا وفات یافت نشیند که خداوند میفرماید **لَا تَكْفُرُوا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِمَّنْ يَنْتَوُونَ**
وَمَا جَعَلْنَا الْبَشِيرَ مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا خَلْدًا فَإِنْ مِتَّ فَمَا مِنْهَا خَالِدُونَ آنگاه بر نهر رسول فدای برآمد و مردمان عمر را گزینست که کرد
او انجمن شدند پس از فراز نهر فریاد برداشت **مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ**
فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ فَإِنْ فَاتَ أَوْ قِيلَ انْظُرْنَا
عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْظُرْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ شَيْئًا گفت ای مردم آنکه که محمد را عبادت
میکند بدانند که محمد وفات یافت و آنکه خداوند را عبادت میکند بدانند که خداوند هرگز نمیرد و همانا محمد پیغمبر خدا بود و بسا
پیغمبران که پیش از وی بدرود جهان کردند و چون او از جهان بیرون شود همچنان او را به پیغمبری باور دارید و خدا پیرا
عبادت کنید اگر سر بصبیسان و وطنیان بردارید خداوند از نیانی نباشد و دیگر باره ایه آنکس میت و انهم قیوم **وَأَنْتُمْ**
كِرَامٌ كَرِيمٌ که در عمر کوید از این کلمات پای من بلغزید و از پای در افتادم کمان بروم که هرگز این را نشنیده ام مردم این آیت را از ابو بکر فرما
گرفتند و همی تراشت کردند و دانستند که پیغمبر جهان را برود کرده و انانند و انانانیه را چون گفتند آنگاه ابو بکر اهل بیت تسلیت
داده و گفت غل غل کفین باشما تعلق دارد و خود با تفاق عمر بن الخطاب باقیقی ساعده را پیش داشت تا کار خلافت را
بر خویشتن راست کند چنانکه انشاء الله تعالی در جای خود بشرح خواهیم نگاهشت مع القصد چون اهل بیت اعدا و غل همی خوردند
که در این بیرون سرای بانگی بر رسید که حاجت تمیل نیست که او طاهر و مطهر است گویند آشکار نبود و او را پس از آن دیگر رسید
بشوند آنحضرت را که گویند نخستین شیطان بود و اینک من خضرم پس کله از بر دیمانی فرو گذاشتند و علی و عباس و فضل و قثم
و اسامه بن زید و دیگر آزاد کرده پیغمبر صحاب بن حبشی که ملقب بشمران بود در رسول خدا ایراد پرده در آوردند سخن در افتاد که جد ما کشته
در جاره غل دهند یا عریان سازند در انوقت ایشان را نحاسی گرفت و ندانی از کنار خانه برخواست که پیغمبر را برهنه سازید و در میان
پیر این بشوند عباس فرمود تا در سرای بختند حاجت انصار از بیرون در فریاد برداشتند که یا اهل البیت صدق حقیقت ما رو
یکتن از ما راه دهید تا از این دولت بگذریم و اوس بن خولی انصار خزر جی ندانند که با علی ترا با فدای سو کند سید هم که مرا اجازه
فرمای تا در ایم پس او را در آوردند اما در کار غل تقدیم خدمتی داشت خزانیکه بروایتی از چاه سعد بن خنیسه آب همی آورد
پس آنحضرت را چنانکه سر بوی مشرق و پای بطرف مغرب داشت بختند و علی علیه السلام بکار غل پرداخت و دست
باضرقه محضوف داشته در اندرون پیر این برد و فضل پیر این از بدن همی داشت تا علی بیولت دست بردو شستن
فریاد و اسامه بن زید و شمران آب بر بختند و عباس قثم در جنبش دادن آنحضرت از جلو جلو همی کردند در این وقت ندانی
که بار رسول فدای مدارا کنسید که از غیب باشما اعانت میشود و چنان مینمود که خود از این دست بان دست میشود و فرشتگان با وی
سَكَّرْنَا خَالِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَقَدْ بَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ فَإِنَّ وَ أَسْأَلُكَ عَلَىٰ صَدِّكَ وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ
فِي كَفِّي فَأَمْرًا عَلَىٰ وَجْهِهِ وَ لَقَدْ وَ لَيْتُ غُسْلَهُ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي فَصَبَّ السَّادُ

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات تاریخ التواریخ

وَالْأَفْنِيَةَ مَلَائِكَةً وَمَلَائِكَةً تَعْرِجُ وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي مَيْتَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّىٰ وَارِثًا
 فِي ضَرْبِيهِ قَبْرٌ ذَا الْحَقِّ بِهِ حَيًّا وَمَيْتًا مِثْرًا يَدْرُسُونَ خُدَّاءَ هُنَّكَ رَحْمَتِ سِرِّ سِنِينَ وَتَشْتِغَالِ
 مِنْ سِيلَانِ يَأْتِي وَنِ رُودِي خُودِ رَا بَدَانِ سَحِ كَرُودِمِ وَبِكَارِ خِشْلِ اِدُودِ خُودِ مِ وَفُوشْتِغَالِ بَا بُوْرِي كَرُودِ وَكُرُودِ كُرُودِ بَغْرِ اِرْتِغَالِ
 وَبَغْرِ وَا دَمَنْدُ وَبِرِ بَغْمِيْرِ دُرُودِ وَسْتَا دَنْدِ بَا بَكِ اِيْتَانِ اَزِ كُوشِشِ مِنْ قَطْعِ نَشْتَا اَنَا كَا كَرِ خُشْتِشِ اِيْتَا كَا كَرِ بَرُودِ مِ كَسْتِ كَا
 دَرِجِيَاتِ وَحَمَاتِ بَا رُسُولِ خُدَايِ اَزِ مِ نَسْرَا وَا رْتَرَا شُدِ وَبِخَانِ جِدْرِ رُسُولِ خُدَايِ اِيْتَا مِ خَلِ خَلَابِ كَرُودِ كَفْتِ بَا بِي اَنْتَا وَ
 اَبِي لَعْدَا نَقَطْعِ مِ مِوْتِكَ مَا لَنْ يَنْقَطِعُ مِوْتٌ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ وَالاَبْنِيَاءِ وَالاَخْبَارِ اَلْتَّاءِ خُصِيصَتْ حَتَّىٰ
 حِيْرَتِ مَسِيْلِيَا عَمِنْ سِوَاكَ وَعَمَّتْ حَتَّىٰ صَا رَا النَّاسُ فَيْكَ سِوَا اَنْكَ اَمْرَبٌ بِالصَّبْرِ وَنَهَيْتَ عَيْنِ
 اَبْرَاجِ لَا نَقْذَا عَالِيكَ مَا اَلْشُّوْنِ وَلَكَ اَلْقَاءُ مُمَاطِلَا وَا لَكُمُ اَلْمُخَالِفَا وَا لَكَ وَا لَكِيَّةُ
 مَا يَمْلِكُ رَذَّةُ وَلَا يَسْتَطَاعُ دَفْعُهُ بَا بِي اَنْتَا وَ اِحْيَا اذْ كَرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ خَلَاصَةً مَعِي
 اَنْتَا كَا مِغْرَا يَدِ مِوْتِ تُو كَرِ خَاتَمِ اِنْبِيَايِ قَطْعِ وَحِي آسْمَانِي شُدِ اَزِ سِرِّ سِرِّ كَا دِي كَرَا نَبِيَا اَسِيْدِ تَرْوَلِ وَحِي طُورِ بَغْمِيْرِي كَرِ
 وَحِيصِيْتِ تُو اَزِ دِي كَرِ مِصَابِ مِمَّا زَا سْتَا چَهْرِ مِصِيْبَتِي اَبَا مِصِيْبَتِ تُو تَلِيْبَتِ تُو اَنْ كَفْتَا وَا كَرِ اَزِ جَرْعِ نَبِيِ نَفْرِ مِوْدِي اَبَا
 دِي كَا زَا نَهَامَتِ فَرُودِ مِ رِخْمِ وَا اِيْنِ حُزْنِ اَلْمِ كَا مَازِمِ قَبْرِ سْتَا دَرِ مِصِيْبَتِ تُو قَبِيْلِ سْتَا پَدْرُ وَا دَرْمِ فَرَايِ تُو بَا وَا دَرِ اَزِ اَحْطَا
 فَرُودِ كُنْدَارِ وَا دَرِ زُرُورِ وَا دَرِ كَا رُخُودِ اِي كُنْ بَا بِي كَلِمَةِ سِحْرِ وَخِي دَرِ بَدَنِ مِ بَا رِ كَشِ مِ پَدِيْنْدِ وَا عَمَلِي هِي فَرُودِ فِدَا لِكَ اَبِي اَبِي
 مَا اَلطِّيْكَ حَيًّا وَمَيْتًا چَهْرِ شَبُوْنِي دَرِجِيَاتِ وَحَمَاتِ وَدِهْ نُوْبِتِ بَا بِي وَرَقِ كُنَا رُو اَبِ اَلصِّ مِغْمِيْرِ اِي شُدِ مِوْدِي اَبِي
 بَا بِي قَرَا حِ وَدُوْ يَمِ بَا B كَا رُودِ سَهْ دِي كَرِ بَا B كَا فُورِ شِيْنْدِ وَا بِي كَا دَرِ كُوشِ حِيْمِ وَا كُونا فِ فَرِيْمِ شُدِ وَا عَمَلِي بُو شِيْدِ وَا بُوْ يَمِ
 لَدُنِي بَغْرِ وَا اَنَا كَا مِغْمِيْرِ اَدْرَسَهْ جَا مَهْ مِغْمِيْدِ سُوْ حُوْلِي كَا بِي كَلِمَةِ مِصْنِ وَا عَامَهْ نَبُو دِ كَفْنِ كَرُودِ وَا بُو اَبِي دُو جَا مَهْ مِغْمِيْدِ كِي كَرِ دِي
 بُو دِ وَا سَكَا حُطُوْبِ بَرِ كَفْنِ وَسَجْدَهْ كَا هَا اَنْخُصْرَتِ بَرَا نَشَا نَدِ وَا بُو دِي بُو اِي سَا قَتْنْدِ وَا جَسَدِ مِ بَا رِ كَشِ اَبِ سِرِّ سِرِّ بَا نَشَا نَدِ وَا سِرِّ سِرِّ
 اَمِ سَلْمَهْ بَا اَمِ حَلِيْبَهْ بُو دِ وَا اَمْرَا مِوَالِي مِوِجِبَهْ بِي كَرِ اَبْرَا وَا دَرِ مِ حُرْمِيْدِ وَا دَرِ مِ نِيَهْ هِي بَدَا شُدِ بَا بِي كَلِمَةِ چُونِ مِغْمِيْرِ اَبِ سِرِّ سِرِّ مِغْمِيْرِ اَحْطَا
 بَدِ شُدِ نَا فَرِ شِيْغَالِ نَا زَا كَلِ بَزَا نَدِ عَمَلِي اَسْلَامِ فَرَا يَدِ مِغْمِيْرِ رُو دِ وَا شَبَهْ اَزِ جِهَانِ بَدِ شُدِ رُو دِ بَرَا تَقِي اَزِ آسْمَانِ اَدْرَا وَا
 اِي كُرُودِ مِ سَلِيْمِنِ بَرِ مِغْمِيْرِ خُو دَا نَا زَا كَلِ بَزَا رِي دِ سِ فُوجِ فُوجِ دَرَا مَدَنْدِ وَا نَا زَا كَلِ شَتْنْدِ عَمَلِي فَرُودِ وَا كَلِمَةِ اَسْمَانِ كُنْدِ كَا وَا حِيَا وَا نِيَا اَمِ
 وَا اِيْنِ خَاصِ مِغْمِيْرِ بُو دِ وَا بُو اَبِي سَبَبِ مَا خِيْرُ فَرْنِ اَنْخُصْرَتِ مِ اِيْنِ بُو دِ كَا كَلِمَةِ هَرِ قَبِيْلَهْ نَا زَا كَلِ شَتْنْدِ لَا حَرْمِ رُو دِ وَا شَبَهْ اَزِ جِهَانِ فَرُودِ
 شَبِ چَا رَشَبَهْ مِ مِوْنِ كَشْتِ وَا اِيْنِ مِ تَخَا صَرِ رُو دِ شَبَهْ دِهْ مِ نِ دِهْ مِ نِ دَرِ مِ بَا مَدَنْدِ وَا بَرِ رُو لِ خُدَا نَا زَا Kَلِمَةِ اَشْتَدِ وَا عَمَلِي دَرِ مِ بَا اَبِي
 اِيْنِ يَتَا وَا تِ كِي رَا اِنَّ اَللَّهَ وَمَلَائِكَةُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَسَلِّمُوا لِيْكُمْ
 وَا مَرُودِ اِيْنِ آيَتِ رَا قَرَا تِ مِي كَرُودِ وَا صَلُوَاتِ مِغْمِيْرِ سْتَا دَنْدِ وَا پَرُودِ مِ شُدِ بَا بِي كَلِمَةِ اَسْلَامِ مِي كِي وِي خَازَهْ بَا سْتَا وَا وَا
 اِي مِغْمِيْرِ كَرَامِي رَحْمَتِ خُدَايِ بَرِ تُو بَا وَا اَلْمَا كُو اَبِي مِي دِهْ مِ كَا اَبْلَاغِ كَرِ دَا اَسْخِرِ بَرَا وَا اَدَهْ بُو دِ وَا شَرْطِ نَضِيْحَتَا اَسْتِ بَا يِ مَرُودِ وَا
 خُدَا جَا دِ كَرِ وَا دِيْنِ خُدَايِ رَا نَا مِوَرِ مَاحْتِ مَارِ اَبِرِ وَا اَنْ فَرَا مِي كَرِ بَرَا وَا فَرُودِ شُدِ دَرِ قِيَا مَتِ مِيَا لِي جَدَايِ مِي كُنْ وَا مَرُودِ اِيْنِ
 دَرِ مِ نَقْتِ عَمَلِي اَسْلَامِ بَرِيْدَهْ رَا بَرِ زَا وَا بُو كُرُودِ وَا عَمْرُودِ سْتَا دَا مَا خُصْرُ شُوْنْدِ وَا بَرِ رُسُولِ خُدَايِ نَا زَا Kَلِمَةِ اَزِ چُونِ هِنُو زِ كَلِمَةِ اَسْلَامِ
 بَرِ شِيْتَانِ اَسْتَوَارِ بُو دَا جَابِتِ كَرُودِ وَا بُو دِ چَدَا كَرِ مِغْمِيْرِ اَبَا خَا كِ پَرُودِ نَا بِي كَلِمَةِ حَا بِي خُوْنِ دَرَا كُنْدِ كَا رُسُولِ خُدَايِ رَا وَا كَلِمَةِ
 تَقِي اَزِ مِوْدِي چِزِ زَمِيْنِ نَزْدِ خُدَايِ اَرَا اَنْ نِيْسْتِ كَا مِغْمِيْرِ فَرُودِ وَا مِغْمِيْرِ اَشْتَدِ پَسِ سِرِّ سِرِّ بُو اَبِي اَنْخُصْرَتِ مِ اِيْنِ اَدَهْ وَا شَبَهْ كُو خَا رُو دِيْنِ

تاریخ التواریخ

در صفت پیغمبر

در صفت پیغمبر

وقایع اقالیم سبعه بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

البحراج و آواز بهر جا بصرین کور شامی میکرد و آن شن ارض بود و دیگر ابو طلحه انصاری از بهر انصار خرم میکرد و حضرت
 عباس کس در طلب هر دو تن فرستاد و گفت آنها هر کدام لایق تر است از بهر پیغمبر خود حاضر گردین ابو عبید بن جراح
 بود و نتوانست حاضر شد ابو طلحه بر سید و حفر قبر کرد و بعد بر دخت نیشب چهارشنبه پیغمبر در کنار قبر نهادند از طرفی قبر در آوردند
 بروایتی چون علی علیه السلام جسد مطهر را در کعبه جای داد و گفت **اللَّهُمَّ هَذَا أَوَّلُ الْعَدَدِ وَصَاحِبُهُ لَا يَدْفَنُكَ**
الَّذِي فَهَرَبَ بِهِ غَوَاسِقُ الظُّلَمِ وَتَوَاسِقُ الْعَدَمِ وَجَعَلَتْهُ بَيْتَكَ وَمِنْكَ وَالْبَيْتَ وَعَلَيْكَ ذَا الدَّلِيلِ
رُوحَهُ لِنَسْخَةِ الْإِحْدَاثِ فِي الْأَهْوَابِ وَجَسَدَهُ صُورَةَ مَعَانِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ وَقَلْبَهُ خَزَائِنَ الْحَقِّ
الَّذِي لَا يَمُوتُ طَاوُسُ الصَّبْرِ يَا وَجْهَ الْبَحْرِ و در حدیث کرده اند که علی و عباس و عقیل و اسامه و فضیل
 قثم و شقران و بروایتی عبدالرحمن بن عوف در قبر درآمد قطیفه حمراء که در قح کما خود پیغمبر گشت و آنرا گاه فراس
 میفرمود و گاه زیر پوشش پیاخت و وقتی بر دوش میکشید بدست شقران فراس میبرد گشت چه بروایتی و تنبیه
 که فرمود آن قطیفه را فراس قبر کنند زیرا که خداوند زین را بر جسد انبیا تسلط کند بعضی از علما گویند این صفت خاص
 پیغمبر بود با جمله کعبه را با نه خشت پوشانیدند و در خشت آن قطیفه را بر آوردند و آخر کس علی علیه السلام بود که از قبر بر
 اگر چه استوار ندارم بروایتی قثم بن عباس آخر کس بود و از او حدیث کنند که دیدم پیغمبر لبای مبارک را جوش میداد و گو
 فراداشتم میفرمودت ای رب ای نبی و جامع فی غیر ما سجد کونید پیغمبر من شجره اکثری خویش عدا در قبر آمد او باین بیت
 بقبر در رفت و قدم آنحضرت را بس نمود و بیرون شد و گفت عهد من با رسول خدای از همه نزدیکتر است و این حدیث
 صحیحان استوار ندارند و گویند علی او را از در آمدن قبر دفع داد و خود اکثری او را بر آورد و هم گفته اند چون بن قصه
 پیغمبر بعلی آوردند فرمود او را مانند این امر هرگز نبود با جمله مدینه را ظلمت فرو داشت تا آنگاه که از کار دفن برود و خلد
 آن بر فراز خشتها خاک بر نخلند و قبر را سطح یا مرتفع و بروایتی مستقیم بر آوردند و با اندازه شهری ارتفاع دادند و آب بر فراز آن
 و این هنگام علی روی بجانب قبر فراداشت و فرمود **إِنَّ الصَّبْرَ لِحَبِيلٌ الْأَعْنَكُ وَإِنَّ الْجَنَّةَ لَقَبِيحٌ الْأَعْلَنُ**
وَالْمَصَابِيحُ لِحَبِيلٌ وَأِنَّ قَبْلَكَ وَتَعْلَدُ لِحَبْلٍ حدیث کرده اند که هنگامی که علی سحمانی در دست داشت و قبر رسول خدا را
 میفرمود مردی درآمد و گفت کار خلافت بر ابو بکر استقرایف و مردم با او بیعت کردند و انصار بوخاسته اختلاف کلمه در سخن
 کشید و جماعت ظنفا از بیم آنکه امر خلافت بر شما تقریر یابد ابو بکر را بخلاف سلام دادند علی علیه السلام طرف سخا به برابر سخن
 داشت و دست بر فراز سخا گذاشت و فرمود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحِيمِ الرَّحِيمِ النَّاسُ أَنْ يَتَّكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا**
وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ**
يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ لَسِبَقُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مع القصة چون از تو قبر بر بردند مردان همگروه از کنار قبر بردند و پیغمبر
 آمدند و تسلیت و تعزیت گفتند فاطمه فرمود رسول خدا را اشکاک سپردید عرض کردند چنین کردیم فرمود شما را چگونه کردید
 جدا پاک خاک بر نخلند از او بنی الرحمه و مصداق لولا که نما خلقت لافلاک بود گفتند یا نبی رسول خدا من صلیت و رفیق
 لکن از حکم خدای گریز نیست پس فاطمه سخت گریست و زیارت قبر پدر شتافت و شتی از خاک مرقد بر گرفت بر رویه کان گذاشت و بسیار
 و زباید و این **مَا ذَا عَلِيٍّ مِنْ تَرْبَةِ أَحْمَدَا** **أَنْ لَا يَنْتَمِدَى لِقَمَانِ عَوَالِيَا** **بَيْتِ تَرْبَةِ كَيْسِيَا**
صَبَّتْ عَلَى مَصَابِيحِ لَوَائِيَا **صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صَبْرَ لِيَالِيَا**

نسخه کتب معتبره

وقل يا أيها الذين آمنوا بعد الهجرة من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

أَمِنْ بَعْدَ تَكْفِينِ النَّبِيِّ وَدَفْنِهِ
 وَرُثْنَا رَسُولِ اللَّهِ فَيُنَافِقُنِي
 وَكَانَ لَنَا كَالْحِصْنِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ
 وَكَأَمِيرَةٍ تَرَى النُّورَ وَالْهَدَى
 لَقَدْ غَشَيْنَا ظِلْمَةً بَعْدَ مَوْتِهِ
 فَيَاخِرَ مَنْ ضَمَّ الْجَوَائِحَ وَالْحَنَا
 كَانَ أُمُورَ النَّاسِ بَعْدَكَ ضَمِنَتْ
 وَضَاقَ فِضَاءُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ رَحِمَهُ
 فَتَدَا نَزَلَ بِالْمَسِيرِ مُصِيبَةٌ
 فَلَنْ يَسْتَفِيلَ النَّاسُ نَزَلَ مُصِيبَةٌ
 وَفِي كُلِّ وَقْتٍ لِلصَّلَاةِ يُهَيِّجُهُ
 وَيَطْلُبُ أَقْوَامَ مَوَارِيثِ هَالِكِ

وهم امير المؤمنين سيدي

مَا فَازَ دَمْعِي عِنْدَ نَائِبَةٍ
 وَإِذَا ذَكَرْتُكَ سَأَحْتَكُ بِهِ
 إِنْ أَجَلَ ثَرِيَّ حَلَلْتُ بِهِ

وهم علي عليه السلام سيدي

الْأَطْرَقَ النَّاعِي بَلِيلِ فَرَاخِي
 فَفَلْتُ لَهُ لَمَّا رَأَيْتُ الَّذِي آتَى
 فَحَقَّقَ مَا أَشْفَقْتُ مِنْهُ وَلَمْ تُرْسَلْ
 فَوَاللَّهِ مَا أَنَا إِلا أَحَدُهَا مَشَتْ
 وَكُنْتُ مَتَى هَبِطَ مِنَ الْأَرْضِ نَاعِي
 جَوَادِ الشَّطْرِ أَنْجَلُ مِنْهُ كَأَمَّا

وهم امير المؤمنين سيدي

كُنْتُ السَّوَادَ لِنَاظِرِي
 مِنْ شَاءَ بَعْدَكَ فَلَيْمَتْ

واين بيتار افا طمه عليها سلام درم شيد پرفريد

إِذَا اشْتَدَّ ثَوْبِي زُؤُنَ قَبْرِكَ يَا كَيَا
 فَيَا سَاكِنَ الصَّخْرِ عَلَيَّ يَا لِبُكَاءِ
 وَأَنْوَحُ وَأَشْكُو لَأَرَاكَ مُجَاوِي
 وَذَكَرْتُكَ أَنَا فِي جَمِيعِ الصَّبَا

بأنواعه اسى على هالك ثوى
 بذاك عديلا ما حيننا من الذي
 له معقل حرز حرز من العدى
 صباح مساء راح فينا وا عندك
 نهارا فقد زادت على ظلمة الدنيا
 وياخير من ضم الجوائح والحنا
 كان امور الناس بعدك ضمنت
 وضاق فضاء الارض عنهم رحمة
 فقد نزلت بالمسير مصيبة
 فلن يستفيل الناس نزلت مصيبة
 وفي كل وقت للصلاة يهيجه
 ويطلب اقوام موارث هالك
 ما فاز دمعى عند نائبة
 واذا ذكرتك سأحتك به
 ان اجل ثرى حلك به
 الاطرق الناعى بليل فراخي
 ففلت له لما رايت الذي اتى
 فحقق ما اشفت منه ولم ترسل
 فوالله ما انا الا احد هاشت
 وكن متى هبط من الارض ناعى
 جواد الشطر انجل منه كما
 كنت السواد لناظرى
 من شاء بعدك فليمت
 اذا اشتد ثوبى زؤن قبرك يا كيا
 فيا ساكن الصخر اعلى لى بكاء
 وانوح واشكول اراك مجاوى
 وذكرتك انى جميع الصبا

بأنواعه اسى على هالك ثوى
 بذاك عديلا ما حيننا من الذي
 له معقل حرز حرز من العدى
 صباح مساء راح فينا وا عندك
 نهارا فقد زادت على ظلمة الدنيا
 وياخير من ضم الجوائح والحنا
 كان امور الناس بعدك ضمنت
 وضاق فضاء الارض عنهم رحمة
 فقد نزلت بالمسير مصيبة
 فلن يستفيل الناس نزلت مصيبة
 وفي كل وقت للصلاة يهيجه
 ويطلب اقوام موارث هالك
 ما فاز دمعى عند نائبة
 واذا ذكرتك سأحتك به
 ان اجل ثرى حلك به
 الاطرق الناعى بليل فراخي
 ففلت له لما رايت الذي اتى
 فحقق ما اشفت منه ولم ترسل
 فوالله ما انا الا احد هاشت
 وكن متى هبط من الارض ناعى
 جواد الشطر انجل منه كما
 كنت السواد لناظرى
 من شاء بعدك فليمت
 اذا اشتد ثوبى زؤن قبرك يا كيا
 فيا ساكن الصخر اعلى لى بكاء
 وانوح واشكول اراك مجاوى
 وذكرتك انى جميع الصبا

بسم اول از کتاب دوم من مجلدات شامخ التوايح

فَاِنَّ كُنْتُ عَنِّي فِي الرَّايِ مَعْتَبًا فَمَا كُنْتُ عَنِ قَلْبِ الْخَيْرِ بِنِغَابٍ

و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده

اَلَا يَا رَسُوْلَ اللهِ كُنْتُ رَجَاؤَنَا
وَكُنْتُ وَجِيْهًا هَادِيًا وَمَعْلَمًا
لَمَهْرُكَ مَا اَبَى النَّبِيُّ لِفِقْدِهِ
كَانَ عَلَيَّ قَلْبِي لِذِكْرِ مُحَمَّدٍ
اَفَا طِيْمُ صَلَّى اللهُ رَبُّ مُحَمَّدٍ
فَدَعَى لِرَسُوْلِ اللهِ اَتَى فَعَالَمِي
صَدَقَتْ وَبَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ اَقَامًا
فَلَوْ اَنَّ رَبَّ النَّاسِ لَفِي بَيْتِنَا
عَلَيْكَ مِنَ اللهِ الصَّلَاةُ مَحِيَّةٌ
اَرَى حَسَنًا هَمِيَّتَهُ وَرَكَنَهُ

و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده
و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده
و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده

در این کلمات بر رسول خدا می برود یا من که در این کلمات رسول خدا می صلی الله علیه و آله بر روز جبرئیل
یا من که در این کلمات رسول خدا می صلی الله علیه و آله بر روز جبرئیل
حضرت فاطمه بیاید و او را تسلیم میکنی و تسکین میداد و از قرب و منزلت پیغمبر سخن میگوید فاطمه علی را که می آید و از
بمرد روزگهارت جبرئیل را میکاوشت تا کتابی شد مشتمل بر جمیع اخبار روزگار تا روز رستخیز و این کتاب بمصحف فاطمه نام یافت
و اینک در حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حضور و مقبوض است چون در تفسیر بنی ساعده کار خلافت بر ابو بکر است
بایستاد مردم با او بیعت کردند و پیمان اطاعت دادند ابو سفیان شتابان برده بدر سرای امیر المومنین قال مدو با
برداشت و این شعر اشاد کرد

بَنِي هَاشِمٍ لَا يَطْبَعُ النَّاسُ فِيكُمْ
فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَالْيَكْمُ
أَبَا حَسَنِ فَا شَدُّ بِهَا كَفَّ حَازِمُ
وَلَا يَسِيْرًا تَمُّ مِنْ مَرَّةٍ أَوْ عَدِي
وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلَيْهِ
فَأَنَّكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي تَبْتَغِي قَلْبُ

و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده
و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده
و این مرتبه را صفتی و خبر عبدالمطلب اشاد کرده

آنکه بقوت تمام فریاد برداشت و گفت یا بنی هاشم یا بنی عبدمناف رضیتم ان یلی علیکم
ابوالفضیل الرذیل اما والله لو شئتم لاملانها علیهم خیارا و گفت ای فرزندان هاشم و آل عبدمناف ایارضایید سید
که ابو بکر رذل الی و امیر شما باشد اگر اجازت فرمائید برای دفع دشمنان شما روی زمین از سوارو پیاده گنده سازم
بنام بر او زد و فرمود ارجع یا اباسفیان فوالله ما ترید الله بما تقول و ما زلت تکینا لاسلام و اهلا
و نحن نشتاغیل برسول الله و علی کل امر ما اکتسب هو ولی ما اکتسب الی ابوسفیان ز شو گویند
ندید که از این سخنان رضای الهی منجوهی طریق حق منجوهی بلکه خدا که زندگانی و توانی در کید اسلام کین سیدین خشن کنی جانما
مشغول بفرمان رسول خدا ایم و درمان گرفتار کرد و از خویشند و هر کس منبوح کار کند کیفر برد چون ابوسفیان دینت که

وقایع اقالیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

علی را بنیخان فتنه گیر مفرور ساخت مراجعت کرد مسجد رسول خدای در آمد و در آنجا گروهی از بنی امیه را بگنجانید
ایشان را نیز در اندیشه فتنه خدا که توانست تخریب داد و کس گفتار او را وضع ننهاد و کانت فتنه عنت و مکتبه شملت
و اسباب سوء اتفقت بمکن بها الشیطان و تعاون فیها اهل الافک و العدا و ان فخذل فی
انکارها اهل الایمان و کان ذلک ناول قول الله عزوجل و اتفوا فینه لاضیبن الذین ظالمونکم
خاصه علمای امامت از ابی عبدالله علیه السلام حدیث کرده اند که چون ابو بکر پسر زوی خود دست یافت و امر خلافت را
خاص عیش شمرد امیرالمومنین علی علیه السلام او را دیدار کرد و فرمود باین بی قانوا یا رسول خدا اطاعت مرا بر تو واجب
نداشت و انما امر مرا بر تو نکاشت گفت هرگز نمیبر اطاعت ترا بر من ختم نفرمود علی گفت نیک رسول خدای در مسجد قبا
نماز ایستاده بیانا حضرت وی شویم و پرسش کنیم هر چه فرمان کند پذیرفتار ایم ابو بکر را اگر شکست آید لیکن این سخن را
پذیرفت و با تفاق علی را مسجد قبا آمد و پیغمبر او را بخا دیدار کرد و فقال علی یا رسول الله انی قلت لابی بکر
امرک الله و رسوله ان یطیعنی فقال لا فقال رسول الله قد امرتک فاطعه علی عرض کرد یا رسول الله ابو بکر را
گفتم که خدا و رسول ترا با طاعت من مورد داشته این سخن را استوار نمیدارد رسول خدا ابو بکر را فرمود همانا من این پیغمبر را
علی مورد استم لاجرم پیغمبرانی کن ابو بکر چون این شکفتی بدید در عجب شد و او را هول هرب گرفت و طریق مراجعت سپرد
و در عرض او عمر را دیدار کرد و آثار دهشت و وحشت از نا صیده او پدیدار بود گفت ترا چه رسیده است ابو بکر قصه پیش
بازگفت فقال تنبأ لامة و لولک امرهم اما تعرف بحمد بنی هاشم عمر گفت ای ابو بکر چاره قومی که ترا
بخلافت سلام دادند چه ساد و مردی بوده مگر تو سحر بنی هاشم را ندیده باشی تا ما قصه خلافت ابو بکر و احتجاج علی را با او
انشاء الله تعالی در جلد دوم از کتاب دویم تاریخ التواریخ مرقوم خواهیم داشت اکنون بر سر سخن رویم و آنچه شایان است
بنماییم یادش زیارت قبر پیغمبر در نزد خداوند از آن افزونست که کس تواند تحدید کرد مگر همچنان از رسول خدای یک
حدیث نکارش و بهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله من وجد سعة و لم یفد لی ففد جفایه میفرماید
هر کس را توانائی باشد و از زیارت من قاعد کند باین ستم کرده است و نیز فرماید ما من احد من امتی که سعة
و لم یزرنی فانیس له عند الله یعنی هر کس از امت من که نیروی زیارت من دارد و از اقدام دین امر هم
باز پس بگذارد و در دستگیر در نزد خدا و نذر برای او غدیری نخواهد بود و نیز رسول خدای فرماید من جائتی زایرا
لا ینهتة الا زیارنی کان حقا علی الله ان اکون له شفیعاً یوم الیقین یعنی هر کس خالصا لوجه الله زیارت
من بر نیز در خداست که روز قیامت مرا ثباعت او بر بگیرد و نیز فرماید من زار قبری جنت که شفاعتی هرگز بر
قبر من کند شفاعت من از بر او واجب کرد و نیز فرماید من زارنی بعد مماتی فکانما زارنی فی حیوانی
یعنی هر کس بعد از منک من زیارت من آید چنان باشد که مرا در زندگانی زیارت کرده است زیرا که رسول خدا ایرادات
مات یکی است بعضی از علما ستم میدانند که چون کس راه با مدینه نزدیک کند بر صلوات بفرماید چون شجر مدینه و حرم
بگوید اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی و فایه من الیه و اما ما من العذاب رسول الخلیل و هنگام
دخول مدینه غسل کند و بهترین جاها پوشد و چیزی بصد بدد و بگوید بسم الله و علی علیه السلام رسول الله و یخیر
مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مع القصد بعد از وفات

فضیلت
پیغمبر

مسئله اول از کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ است

رسول خدا هر کس از اصحاب را بی روی کفرش شعر بود در آنجا و مرانی خویشش بداری نکرد این شعر همان بن ثابت است

مَا بَالَ عَيْنِكَ لِأَنَّا مَكَانَنَا
 جَزَعًا عَلَى الْمَهْدِيِّ أَوْ بَجَّ مَا وَبَا
 يَا وَجَّ أَنْصَارِ النَّبِيِّ وَرَهْطِهِ
 جَنِي بِصِيكَ الثَّرْبُ لَهْفِي لَيْتَنِي
 وَأَيْمُ بَعْدَكَ فِي الْمَدِينَةِ بَيْنَهُمْ
 يَا بِي وَأَيْ مِنْ شَهِيدٍ وَفَانَهُ
 فَظَلْتُ بَعْدَ وَفَانِهِ مُنْزَلًا
 إِذْ حَلَّ أَمْرُ اللَّهِ فِينَا عَاجِلًا
 فَتَقَوُّمُ سَاعَتِنَا فَنَلْقَى طَيْبًا
 يَا بَكْرُ أَمْنَةَ الْمُبَارِكِ ذِكْرُهَا
 نُورًا إِضَاءَ عَلَى الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا
 يَا رَبِّ فَاجْمَعْنَا مَعًا وَنَبِيَّنَا
 فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ أَكْبَهَا لَنَا
 وَاللَّهُ أَسْمَعُ مَا نَعِيْتُ بِهَا لِيكِ
 ضَاقَتْ بِالْأَنْصَارِ الْبِلَادُ فَاصْبَحُوا
 وَكَفَدُوا وَكَدَانَهُ وَفِي نَاقِرُهُ
 صَلَّى لِي لَهُ وَمَنْ يَجْفُ بِعَرِيَّتِهِ
 فَحَرَّتْ نَضَائِي يَثْرِبَ وَيُوهَا

این شعر در کتاب تاریخ التواریخ
 در مجلد دوم من در باب
 بن ثابت است
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم

این شعر در کتاب تاریخ التواریخ
 در مجلد دوم من در باب
 بن ثابت است
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم

وهم همان بن ثابت گوید

أَلَيْتُ خَلْفَهُ بَرَعِي ذِي وَجَلٍ
 بِاللَّهِ مَا حَمَلْتُ نَفْسِي وَمَا وَضَعْتُ
 وَلَا مَسَى فَوْقَ ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ
 مِنَ الَّذِي كَانَ نُورًا لِنُضَائِهِ
 مُصَدِّقًا لِلنَّبِيِّينَ الْأُولَى سَلَفُوا
 خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنْ كُنْتُ فِي نَهْرٍ
 أَمْسَى نِسَاءً لَكَ عَطَلْنَ الْيَوْمَ فَمَا
 مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسُ السُّوْحَ وَقَدْ
 مَنِ لَيْتَنِي بَرَعِي رَفْنَادٍ
 مِثْلَ النَّبِيِّ رَسُولِ الرَّحْمَةِ الْمُنَادِ
 أَوْ فِي بَدَنِي مَقْدَمًا جَارًا وَمِيعَادٍ
 مُبَارَكًا الْأَمِيرَ الْأَحْرَمَ وَإِشَادٍ
 وَأَبْدَلَ النَّاسَ لِلْبِعْرِوفِ لِلْحَادِ
 جَارًا فَاصْبَحْتُ مِثْلَ الْفَرْدِ الصَّادِ
 بَصْرٍ بَيْنَ قَوْنٍ قَفَائِسِرَ مَا وَتَادِ
 أَيْقَنَ بِالْبُوسْرِ بَعْدَ الْبَغَةِ الْبَادِ

این شعر در کتاب تاریخ التواریخ
 در مجلد دوم من در باب
 بن ثابت است
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم

این شعر در کتاب تاریخ التواریخ
 در مجلد دوم من در باب
 بن ثابت است
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم
 و در آنجا که بن ثابت
 را در مدینه دیدم

عبدالله زید نصاری که همواره در حضرت پروردگار دعا می آید او با حاجت مقرون بود در مصیبت رسول خدا بن ثابت

وقایع آقا لیم سببه بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

و گفت آنها من بی دیار پیغمبر حشم جهان بین میخواهم در زمان سبیل و با اجابت مقرون گشت و از هر دو چشم بنیاد بلال
 حبشی در فراق رسول خدای ناتوان گشت و آهنگ سفر شام نمود و ابو بکر چون این بشنید او را حاضر ساخت و گفت اگر در مدینه
 با شتی و همچنان در کار اذان روز کاربری نیکوتر است گفت هر آن توان نباشد که دیگر کسی از پیغمبر رسول خدای بیاریم
 و بسج راه کرده سفر شام پیش داشت و روز کاری در شام بگذشت چنان اقامت که یک شب در خواب پیغمبر دیدار کرد و فرمود
 بلال بخاک روی و جوار را بکند استی هم کنوز آتشک زیارت نماید که چون بلال از خواب بگشودند عظمی توانی را
 مدینه پیش داشت قتی حاضر مدینه گشت که در مدینه استقامت نمود و جهان کرد و بود بلال از گریه راه بدر سرای حسنین
 و از فاطمه پرسش نمود ایشان در گریه شدند و گفتند **اَجْرَكَ اللهُ فِي فَاطِمَةَ** او نیز دیک پشیمان بلال بجای
 بگریست جماعتی مردم از او خواستار شدند که انیک هنگام نماز پیشین است اگر تخریم اذان فرمائی روا باشد بلال
 بر بام مسجد صعود داد و مردم مدینه را بگفتند تا با کف او را صفا گشت چون کعبه را دیدند از خانه های مدینه
 برخاست و چون آمدند آن محمد رسول الله گشت اذن از کوی بازار در زمان
 دوشیزگان از خانه های کرمان و نالان راه مسجد گرفتند و کار نوحه و زاری بنهایت بردند پس بلال از کار اذان
 برداشت آنجا که گفت ای مردمان شما ای شارت میدهم که هر چه می که بر رسول خدا بگریه از آتش دوزخ محط باشد
 عیسی مدینه کند که رسول خدای فرمود که هر که از امت من او را در فرط باشد یعنی بدکاری و فرزند دیده با خداوند او را
 و دعا بگفت حال آنکه یک فرط دیده چوشت فرمود نیز بهشت بهره یابد گفت آنکس را که فرط نباشد چون بود فرمود
اِنَا فَرَطٌ اَبْتِي اَنْ لَا يَصَابُوا بِمِثْلِي مِنْ فَرَطٍ تَأْتِي مِنْهُمْ هَرَكَةٌ صِغْبَتٌ رَسِيْدَةٌ مِثْلُ صِغْبَتِ سَبْعِ اَجَلِ بِلَالٍ
 در شام اقامت چو شد و هر سال از بهر زیارت شهر پیغمبر فرمودند که دو روز سرانجام کرد در شام و اربع جهان گفت همانا
 در زیارت شهر پیغمبر تاریخی بدیدار شد که بسیار کس بعد از دیدار قبر مبارک سلمانی کردند چنانکه کتب اعرابی از راه سینه
 نیکو انجلی صفا گشت یا کس آورد و غالتی فرماید چون چشمش بر قبر اقا و گفت اشهدان لا اله الا الله محمد عبده و رسول
 آنجا که گفت تا این پیش من این قبر و خداوندان را دیدار کرد ام لکن از شاهده الهام غیبی انوار الهی ایمان آوردن است

مَرَدْتُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ **فَكَلَّمَنِي وَالْقَبْرُ غَيْرُ مَكَلَمٍ**
وَبِالْقَبْرِ اَنَارَ النُّبُوَّةِ قَائِمٌ **يُصَلِّعُ فِيهَا قَلْبُ كُلِّ مُسْلِمٍ**

از علی علیه السلام حدیث کنند که بعد از سه روز کتب اعرابی بر سر قبر آمد و شتی خاک گرفت و بر سرش ریختند و گفت یا رسول
 بر تو فرود شده است و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجده الله
 تو با او حیا من بر خود ظلم کرده ام و نیز تو آمده ام تا از بهر من استغفار کنی که گرت از قبر بکند بر آمد که از امر زید با او
 قبر پیغمبر بزرگتر طاعت است چنانکه بعضی از علما بدلول بخدایت واجب شمرده اند من تو بزرگی فلینس له عند
 خدای میزاید هر که قبر را زیارت کند واجب گرداند از بهر خود شفاعت مراد جزایتی هر که زیارت کند او را شایع
 باشم در روز قیامت و نیز روایت کنند که فرمود هر که قبر را بعد از من زیارت کند چنان باشد که مراد حیات زیارت
يَا اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنَا زِيَارَتَهُ وَ شَفَاعَتَهُ چون ده روز از تحویل پیغمبر بیان سرای پیری شد که فرمود که
 تا زبانه و بر چهره بر قعی داشت برابر مسجد رسول خدای حاضر شد و گفت **اَللّٰهُمَّ عَلَيْنَا كَرِيْمًا يَا اَصْحَابَ رَسُوْلِنَا**

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات نسخ التواریخ

بود سیاه پیش کمال و سفید پیش نهایت در کهماکی سرخ آشکار داشته و بهجت بصر روز و شب بیک اندازه پیش داشت
 و از پس پشت چنانکه از پیش روی نگران بود میفرماید این آری فی الظلمة كما أرى في الضوء والي آری من
 خلفي كما أرى من بين يدي و کوشش مبارکش در خواب و بیداری و دور و نزدیک یکسان می شنید یعنی مبارکش را می برآید
 داشت و نوری از اطرافش ساطع بود مردانش هم میگویند در حقیقتا ششم نبود آن مبارکش اندازه و دندانها سفید
 درخشانده و میان کشاده و اطراف آن باریک بود و گاهی که حسین علیها سلام تشنه شدند می زبانه مبارکش می کشید
 و سیراب شدند چهره مبارکش دوز و منور بود این عباس کویده هرگاه چهره مبارکش با آفتاب برابر شدی بر نور
 نه بشید غلبه بسنی و چون شب شدی چراغ شستی نور چراغ هزیمت شدی رنگ مبارکش کندم کون بود و
 عمری داشت و نیک فلکون مینمود اما بدن شریفش نهایت سفید و پر نور بود محاسن مبارکش انبوه بود و در هر
 محاسن و سرده تاری موی از پس سر و در مار از پیش روی سفید بود کردن مبارکش بلند و مانند بتیکه سیم خام بود
 و مهر نبوت در میان دوشانه و برویتی بر سر شانه چپ داشت و انگوشت پاره بود با اندازه ششمی اطراف آن خالها
 بقدر نخودی مینمود و برویتی مانند سیبی بود و هم گفته اند شعرات مجتمعات بود و بر آن رقم بود **سُبْحَانَ اللَّهِ**
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَبِرِيحَانِ الْعِظْمَةِ لِلَّهِ و هم گفته اند **تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مَنْقُودٌ لِكُنْ** این دور و تیرا
 ضعیف شمرده اند سینه مبارکش پهن و شکم با سینه یکسان بود از سینه تا ناف خطی از نو کشیده داشت و جز آن خط
 اطراف شکم و سینه از موی ساده بود و ساعد و منگب و انالی سینه مبارکش موی نداشت سرای استخوان اعضا بر
 و گوشت بدن تمام بوزند و ساعدش کشیده و کفش کشاده و نرم بود و ساقهایش از گوشت آنکندگی نداشت
 آنکشتان دست و پا کم گوشت و زیر قمش از زمین برداشتنی است و پشت پای نرم و هیچ کتیه نداشت چنانکه
 آب بر آن نمی ایستاد با بجله تمام اعضای آنحضرت در حسن و جمال بود چنانکه میفرماید **أَنَا أَمْلِكُ مِنْ آيَةِ**
يُوسُفَ وَهَمَّ أَنْ يَخْفَى مِنْ آيَةِ خَدِيِّ میفرماید که من حسن یوسف را اگر کسی در
 از عرشش کردم جابر بن شمره کویده دست مبارک بر سینه من نهاد بوی طبله عطاران است تمام کردم اهل بن تهر که میفرماید
 صحافحه کردم و در کار می دراز از عرق دست من بوی نیکی تر از مشک سبب یکشت و نیز حدیث کرده اند که قوی
 از دلوئی آب آساید و آب دمان مبارک در دلو انداخته آن آب با سچاه ریخته و از آن پس بوی مشک از چاه
 و از هر کوی و بوزن عبور میفرمود و از پس آن مردم مدینه تا چند روز است تمام راهی خوش فم میگردند که رسول خدا ای با کجا

عبور کرده صلی الله علیه و آله
 ذکر اخلاق نول علی

محاسن اخلاق رسول خدا را در حدیث قلم چگونه محصور توان داشت که خداوند فرماید **وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ** و خود فرماید
لَمَّا بَعِثْتُ لَأْتِيَنَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ سید الشهدا علیه السلام میفرماید از پدر خویش پرسش کردم که چه
 در خانه خویشترین چگونه است و در پروان خانه بر چنان نیز نیست فرمود زمان خویش را در خانه سه بهره چنان
 بهره را بطاعت میگذاشت و بهره دوم را در نفعه این خویش را پای میبرد و سه دیگر را بکار انیت میپرداخت و تفریح
 حضرت را درین بهره بار میداد و با سرار شریعت و معرفت خداوند آموزگاری مینمود و میفرمود آنکس که حاضر را غایب را

وقایع اقلیم سبده بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما بنا

آنسی دید و بر کسب من بار اندازد سخن او را بنزدیک من شرح دید جانما هر که است کسی را که خود نتواند بیادشاهی برین
خداوند هر دو قدم او را در قیامت ثابت بدارد و در بیرون خانه بنجی که سودمند نبودی زبان کشودی تا ایفای قلوب
فرمودی و کریم هر قوم را کرم داشتی و با امارت آن قبیله بازگذاشتی و بطلاقت و بندگی امت ضعیف کار کردی و از آنکه
حاضر بودی پرسش غایب نمودی و کردار نیک را بستودی و دستور را نکویش کردی نیک سال سلیم را او است که
با مردم هر ساعه کردی بزرگ داشتی در هیچ مجلس نشستی و بر نهجی خزانیکه بیاد خدا بودی بهر محل در پی رفت
در آنجا که مجلس بنیاد میشد می نشست و مردم را بدین روش فرمان میداد و چنان برفت کار میکرد که کعب
از مجلسیان خود را نزد آنحضرت کرامی تر میدانت و البته حاجت ساین اجمه داشتی اگر نه باروی کشاده و سخن
تحلیل از آنجا که کردی کشایش خلق عظیمش کجایش تمام آفرین داشت و مردمان را از پدر و پسران تر بود مجلس او آنکه
از علم و جواد صبر و امانت بود و آوازنا سخن فراز نمیکشت و عیب کسی شمرده نمیداد و مردمان بتجوی کرامی بودند
یا یکدیگر تواضع کار کردند و آنحضرت و جماعتی که خدمت را ملازم داشتند کم کوی و با وفار و با ایت و کم خنده
و بسیار قیام و شبان و کثاده روی داند که کوی بودند کافر مردم مخوف رحمت و شفقت او میریستند خاک که خدا
فرماید وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ عایشه گوید خلق آنحضرت قرآن بود یعنی پیرون احکام قرآن هیچ کس
نیکر و مع القصد هرگز هیچکس را از صحابه و خدمت آزرده نمی ساخت و هیچکس او را نتواند که لیک باز داد و در سخن
حدیث با اصحاب موافقت نمود عایشه گوید در خانه مانند کیتن از خادمان کار میکرد و تقدیم خدمات خانه میکرد
چاروب همی کرد و جامه خود همی دوخت و نعل او را در پی زد و شتر را آب داد و کوفته بود و شید و خادم او هر چند
مد کرد و با او اکل و شرب فرمود و بضاعه خود را از بازار بخانه خویشتن حل میداد و انس بن مالک گوید در آن
و حضرت خدمت پنجم داشت هرگز ناکردنی را فرمود چه اگر کردی و کردنی را فرمود چه اگر نداشتی و همواره حضور و مقصود
داشت وقتی مردمان در سرای آنحضرت چندان بچین شد که صیر برین عبادت بجای از بیرون خانه بزرگ نشین غیر در آن
در هم عید سوی او اکلند و فرمود بکتر و بیشین عبادت را با بسید و چشم گدشت و كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شَرِيفَ الْهَيْمَةِ لَطِيفَ الْفِطْنَةِ جَيْلَ الْعَشِيرَةِ دَلِيلَ الْاَدْلِيَّةِ جَبِيْنًا لِمُقَرَّبِي الْاَتْفِيَاءِ لِيَلِيكَ لِيَا
طَوِيْلَ الْحَزْنِ عَظِيْمَ الرَّجَاءِ دَائِمَ الذِّكْرِ قَلِيْلَ الْاَذْيِ لِيْنِ الْجَانِيَةِ كَرِيْمَ الْوَفَا وَكَاتِمَ السِّرِّ اَمِيْنِ النَّوْفِ
حَلِيْمَ وُدِّ وُدِّ صَوَامِ الْمَنَاهِ خَاشِعًا مُنِيْبًا قَوَامَ اللَّيْلِ خَاضِعًا قَرِيْبًا رَاعِيًا فِي الْخِيَارِ مُنْصَفًا غِيْبًا
زَاهِدًا فِي السِّرِّ بِيْنِ اَهْلِهِ غَرِيْبًا شَكْرًا كَثِيْرًا اَكْرَمًا اَنْكَرًا بُوْدِي و بِرَشَقْتِ صَبْرًا كَرِيْمًا
و هرگز سه روز از پی یکدیگر از زمان هجرتش سیر نخوردی و بسیار شب کر سینه سختی و روز روزه داشتی بسیار
وقت یکماه سیری میشد که در کانون و مطبخ آنحضرت نشستی از فرزندت می گشت و با آب و خردا اکل و شرب بنفرت
وقتی جبرئیل سلام خداوند بر او آورد که اگر خواهی جبال که در اسیم و زر گنم و ملازم تو کرد و نعمت ما بهر جا کوچ دهی
با تو باشد زمانی سر فرود داشت آنکه فرمود ای جبرئیل الدُّنْيَا دَارُ مَن لَّا دَارَ لَهُ وَنَارُ مَن لَّا مَالَ
لَهُ قَدْ جَمَعْنَا مَن لَّا عَقْلَ لَهُ هَرَّ كَسْدٌ بَدِيَا وَمَالٌ دُنْيَا بَدِيَا وَدَرَسْرَايَ جَاوِدَالِي اَزْخَانَهُ وَنَايِجَانَا بِي
هیچ قاطل حطام و نیور انا باشد که جبرئیل عرض کرد و بَقِيَّتِكَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ خُذُوا نُوْرًا و اِيْن

عقیدت استوار بدارد
ذکر عبادت رسول خدای

عبادت پنجم

بعضی از علما گویند عبادت رسول خدای قبل از بعثت نکرده و کرده‌ای گویند ذکر کرده و نیز خلاف کرده‌اند که چه شریعت داشته در شریعت موسی و عیسی و ابرهیم و نوح و آدم علیه السلام هر یک را قائل است ثواب آنست که گوئیم حامل شریعت خویش بوده با بجز آنکه چون بعد از ایمان اخلاص عبادت نماز است در عبادت آنحضرت آثار نماز و تقاضای آن بنا بر اینست که میان سستی و شیمی در قانون وضو خلاف است عقیدت هر دو طایفه را رقم یککنم اهل سنت و جماعت گویند چون رسول خدای آنست که آب تا ختن فرمودی سخت اکثری بر آوردی پامی چپ پیش نهادی و غفرانگت اگر در بیابان بود درختی یا دیوار یا حاضری کردی و ستور آمدی و اگر نه چندان دور شدی که غایب گشتی در بر زمین نزم درآمدی و اگر زمین سلب بودی با نیم نزم که با خود داشتی زلف را بخاریدی و نزم ساختی و تا بر زمین نرسید نشدی جامه بر نه داشتی و استنجا آب معدوم می‌شد و بیشتر از هر نماز وضو یا خفت و نیز بود که بیک وضو چند نماز می‌گذاشت و پیش از وضو سواک می‌زد و هرگز بی مضمضه و استنشاق بود وضو نیز در چاه بیک غرغره و کاه غرغره و وقتی به غرغره مضمضه و استنشاق کردی و در هر سه حال غسل فرمودی یعنی نیم غرغره مضمضه و غمی را استنشاق بردی و بروایتی که ضعیف شمرده اند کیبوت میان مضمضه و استنشاق فصل فرمود اما استنشاق را بدست است و استنجا را بدست چپ کرد و بیشتر وقت اعضای وضو را دو کت یا سه کت بستنی و همه سر را مسح کردی و اگر کاهی بر مسح بعضی از سر انگار کردی کمیل بر جاتمه فرمودی و مسح باطن گوش با انگشت سببه ظاهر گوش را با انگشت ابهام فرمودی و گویند در مسح کردن همیشه استوار شده کمیل بر جاتمه نمودی گاهی صابون را تخلیل می‌کرد و اگر اکثری در انگشت داشتی تحریک در اول وضو می‌گذاشتند و در آخر اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک می‌فرمود و نیز گاهی می‌فرمود اللهم اغفر لی ذنبی و وسیع لی فی داری و بارک لی فی رزقی و سرفتی

احادیث ضعیفه در شستن هر عضوی دعائی خواندی و آب وضو کسی بر دست او ریختی الا نادرا و اعضای وضو با چیزی خشک نمیشد و آب وضوی آنحضرت ندی و آب غسل صاعی بود و از اسراف در آب وضو نهی می‌فرمودند و هنگام غسل آب بر دست راست و دست چپ بر ریختی و هر دو دست را بستنی بعد از آن عضو شامل غسل فرمودی آنگاه بر زمین یا دیوار دست مالیدی و بستنی پس مضمضه و استنشاق نمودی آنگاه روی و دستین را با آب بر سر ریختی و سایر جسد مبارک را بستنی و از آن موضع دور شدی و قدمها را غسل دادی و در سفر و حضر بر سر کشیدی و مدت مسح در سفر سه شبانه روز و در حضر یک شبانه روز تعیین فرموده و مسح آنست که بر ظاهر موزه مسح کشیده و در مسح و غسل هیچ تکلیف نبود بلکه اگر موزه بر شریک مسح پوشیده بودی مسح کردی و الا با مارا بستنی و چاه برای مسح موزه پوشیدی اینجمله رای اهل سنت و جماعت بود اما علمای اثناعشریه بر طریق اهل بیت روایت کنند

قال الصادق علیه السلام كان رسول الله صلى الله عليه وآله اشد الناس توفيا للبول حتى اذنه كان اذا اراد البول عمدا لي مكان مرتفع من الارض ومكان يكون فيه التراب الكثير كراهة ان ينفض عليه البول وكان رسول الله اذا اراد دخول الوضوء قال اللهم

بعضی از علما
گویند عبادت
رسول خدای
قبل از بعثت
نکرده و کرده
ای گویند ذکر
کرده و نیز
خلاف کرده
اند

وقایع اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما هذا

لَبِيْ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ النَّجِيْبِ النَّجِيْبِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ اللَّهُمَّ امْطَعْ عَنِيْ لَأَذَى وَعَلَيْهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وَانْكَاهُكَ اَرْبَعِينَ نَشْتِ فَرَمُوهُ اللَّهُمَّ اَذْهَبْ عَنِّي الْقَذَى الَّذِيْ اجْعَلْتَهُ مِنَ الْمُطَهَّرِيْنَ وَبَعْدَ اِسْتِطْلَاقِ فَرَمُوهُ اللَّهُمَّ كَمَا اطْعَمْتَنِيْهِ طَيِّبًا فِيْ عَافِيَةٍ فَاخْرِجْهُ مِنِّيْ خَيْبًا فِيْ عَافِيَةٍ
 و امير المؤمنين عليه السلام فرمود ما من عبد الا و به ملك موكل يلوي عنقه حتى ينظر الى حديثهم
 يقول له الملك يا ابن ادم هذا رزقك فانظر من اين اخذته و الى ما صار فينشد ذلك يتبعي للعباد
 ان يقول اللهم ارزقني الحلال الحرام مبرما و كثر لرب النبي قط نجوا لان الله تبارك و تعالي و كل
 الارض بائلا ما يخرج منه يعني برکز از رسول خداي مبيدي ايد و شده است چه خدا و مژده بگذاشته است
 تا آنچه دفع شده و مع كس و كان امير المؤمنين عليه السلام اذا اراد الحاجة وقف على باب الدفب
 ثم التفت عن يمينه و عن يساره الى ملكيه فيقول امطاعني ملكا الله على اني لا احديث
 بليسا شيئا حتى اخرج اليكما انكما انكما امير المؤمنين آيتمك قضاي حاجت كودي بر باب استادي انكاه
 بجانب چپ و راست نكران شده و با آن دو ملك كه موكل بر بهترن ميشد خطاب فرمود كرمي دو و شيكان
 كه ملازمت من داريد و در شويد از من بهمان سخن گويم تا بسوي شما ميرون نشوم هر گاه كه حضرتش داخل سراج
 ميشد فرمود الحمد لله الحافظ المؤدي فاذا خرج مسح بطنه فقال الحمد لله الذي اخرج عني اذاه و
 ابقي في قوته قبالها من نفع لا يقدر القادرون فذرهما بالحلم انما يويه و راي حضرت النعمية
 طريق وضو شن رقم فرموده قال ابو جعفر الباقر عليه السلام الا احكي لكم وضوء رسول
 الله صلى الله عليه و آله افضل له بلي فدعي يقعب فيه شئ من الماء فوضعه بين يديه ثم
 حصر ذراعيه ثم غس فيه كفه اليميني ثم قال هذا اذا كانا لكف طاهرة ثم عرف
 ميلاها ماء و ثم وضعه على جبهته فقال بسم الله و سبيله على اطراف الجبهة ثم امر يده
 على وجهه و ظاهر جبينه مرة واحدة ثم غس يده اليسرى فنحرف بها ميلاها ثم وضعه
 على مرفقيه الايمن فامركه على ساعده حتى جرى الماء على اطراف اصابعه ثم عرف يمينه
 ميلاها فوضعه على مرفقيه الايسر فامركه على ساعده حتى جرى الماء على اطراف اصابعه
 و مسح على مقدم راسه و ظهر قدسيه به ببقية بكل مائه يعني امام محمد باقر عليه السلام
 فرمود آيا ميخواهيد براي شما حديث وضوي رسول خدا را بگويم چون خواستار شده فرمود قد حرمت
 كردن و نزد خود گذاشت و هر دو دست خود را مرفق عريان فرمود پس كف دست راست او آب بود
 فرمود اين وقتي است كه دست ظاهرا باشد پس كف آب دست راست برداشت و بر پايه رخت و فرمود
 بسم الله و آبر محاسن فرود آورد دست بر روي مبارك ظاهر هر دو هين خود ملو بت بشيد پس
 باب فرورده يك كف آب برداشت و بر مرفق دست راست ريخته و كف دست بران كشيده بر ساعده و انگشت
 جاري شد با طرف انگشتان پس كف آب دست راست برداشت و چپ را بهان فانون شست و نماه مسح فرود
 مقدم و شست قدمها را بهان ترمي كه از بقيه آب در دست مبارك مانده بود و همچنان در كف من لا يحضره الله صلو را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
البرهان على ان الله تعالى
هو الذي لا اله الا هو
الذي لا ياله اله الا هو
الذي لا ياله اله الا هو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
البرهان على ان الله تعالى
هو الذي لا اله الا هو
الذي لا ياله اله الا هو
الذي لا ياله اله الا هو

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوْضَأْتُمْ مَسَّحَ عَلَى فَعَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمُغَيَّرَةُ أَسَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ قُلْ أَنْتَ لَسَيْتَ هَكَذَا أَمْرِي وَبِي هَذَا مِنْ مَعْنَى مَنَافَاتِ مَسَّحَ طَرَفَيْنِ نَدَارِدُ فِي نَعْلَيْنِ أَخْرَجَتْ رَادُو دُوَالِ بُوَدُ
 بِأَنْكَ حَرَكَتِي مَانَعِ مَسَّحَ طَرَفَيْنِ بُوَدُ وَهُمُورِ مِنَ الْأَيْحُضِ الْفَقِيهَ صَفَتْ وَضَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مَسَّحَتْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَا ذَاتَ يَوْمٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ
 مُحَمَّدٍ الْحَنْفِيَّةِ إِذْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اسْنِي بِأَفَاءٍ مِنْ مَاءٍ أَوْضَأُ لِلصَّلَاةِ فَأَنَاهُ مُحَمَّدٌ بِالْمَاءِ فَكَفَى بِيَدِهِ الْيَمْنَى
 عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ بَجْسًا قَالَ ثُمَّ
 اسْتَجْنَى فَقَالَ اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي وَأَعِفَّهُ وَأَسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ قَالَ ثُمَّ تَخَمَّضَ وَقَالَ اللَّهُمَّ
 لَقِنِي حَتَّى يَوْمَ الْفَاكِ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ ثُمَّ اسْتَشَقَّ وَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ
 وَاجْعَلْ لِي مِنْ لِسْتُمْ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِيبَهَا ثُمَّ قَالَ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ
 وَلَا تَسْوَدُ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ فِيهِ الْوُجُوهُ ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ الْيَمْنَى فَقَالَ اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَأَخْلَدْنِي
 ابْنِ حَانَ بَيْسَارِي وَحَاسِبِي حِسَابًا لَيْسَ أَيْدِي غَسَلَ يَدَيْهِ الْيُسْرَى فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِبَيْسَارِي
 وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً لِي إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مَقْطَعَاتِ النَّيْرَانِ ثُمَّ مَسَّحَ رَأْسَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ تَغَيَّبْ رَحْمَتَكَ
 وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ ثُمَّ مَسَّحَ رَحْلَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَلِّغْنِي عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ
 أَحْتَسِبُ سَعْيِي فِيمَا رَضَيْتَ عَنِّي ثُمَّ دَفَعَ رَأْسَهُ فَظَرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوْضَأُ مِثْلَ وَضُوئِي وَ
 قَالَ مِثْلَ قَوْلِي خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مِثْلَكَ قَدْرَهُ وَلِسَجِّهِ وَبِكَبْرَتِهِ فَيَكْتُبُ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَوَابِ ذَٰلِكَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ تَوْضَأُ لَمْ يَدْعُ
 أَحَدًا يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَعِيلَ لَهُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَوْلَا دَعْوَاهُمْ يَصُبُّونَ عَلَيْكَ الْمَاءَ فَقَالَ لَا أَحِبُّ
 أَنْ أَشْرَكَ فِي صَلَوَاتِي أَحَدًا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْلَمْ عَمَلًا صَالِحًا
 وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَسَّحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّعْلَيْنِ
 وَلَمْ يَسْتَبْطِنِ الشِّرْكَائِينَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ تَوْضَأُ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ
 وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ قَاهِرٍ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَفَاهِرٍ مَنْ فِي الْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَ الْمَاءِ كُلَّ
 شَيْءٍ حَيًّا وَأَجْبَى قَلْبِي بِالْإِيمَانِ اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَيَّ وَطَهَّرْنِي وَاقْضِ لِي بِالْحُسْنَى وَأَرِنِي كُلَّ الدُّعَاءِ
 أَحِبُّ وَأَفْعَلْ لِي يَا رَبِّ بِالْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا تَمِيمَ سَعْتِ رَسِيدِهِ كَهَرَكَاهُ
 أَبُ بُوَدِي وَشَرِيكَ تَمِيمِ تَحْقُقْ شَيْءِي يَغْمِرُ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْإِيمَانِ فَرَمُودِي أَمَا تَمِيمَ بِطَرِيقِ عِلْمِي عَانِيَةً خَيْرِي نَعْلِي
 نَمُودُهُ أَمْ لِي يَغْمِرُ رَدُوكُنَّ رَا بَرَزْمِينَ زَوِي وَبَرُودِي وَهَرُودِي وَبَلِيدِي وَبَحْتِي رَسِيدِهِ كَهَرَكَاهُ
 دُونَكَ دُونَكَ بَرَزْمِينَ زَوِي وَدَسْتَهَارًا مَبْرُوقِي مَسَّحَ كَرُودِي تَمِيمَ بِطَرِيقِ شَمْسِي خِيَانَتِ كَرَامِي بُوَدِي دِينِي
 خَيْرُهُ الْفَقِيهَ الرَّزَّازَ حَدِيثٌ كَسَدٌ قَالَ قَالَتْ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِخْتِجَارِي مِنْ أَيْنِ عَلِيٍّ قَالَتْ
 إِنَّ الْمَسَّحَ بَعْضُ الرِّاسِ وَيُطَهِّرُ بَعْضَ الرَّجُلِينَ فَضَحِكَ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ مَرَّةً فَإِنَّ

وقایع اقلیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی زمان ما

الوجه كله يدعى ان يغسل ثم قال وايد يكر الى المرافق فوصل اليدين الى المرفقين بالوجه فمرقنا
 انها ينبغي ههنا ان يغسل الى المرفقين ثم فصل بين الكلام فقال وامسحوا برؤوسكم فمرقنا
 حين قال برؤوسكم ان السخ ببعض الرأس لكان البناء ثم وصل الرجلين بالراس كما وصل اليدين
 بالوجه فقال وارجلكم الى الكعبين فمرقنا حين وصلهما بالرأس ان السخ على بعضهما ثم فتر ذلك
 رسول الله صلى الله عليه وآله للناس فضيعوه ثم قال فان لم تجدوا ماء فممسوا صعيدا طيبا فامسحوا
 بوجوهكم فلتا ان وضع الوضوء عن لم يجدوا ماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهكم ثم
 وصل بها وايدكم منه أى من ذلك التيمم لانه علم ان ذلك اجمع له يجر على الوجه لانه يعاين ذلك
 الصعيد ببعض الكف ولا يعاين ببعضها ثم قال الله ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج ولا يخرجكم
 وقال زرارة قال ابو جعفر عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم تبارك من
 يا عماز بلغنا انك اجبت فكيف سمعت قال سمعت با رسول الله في التراب قال فقال له كذا السخ
 الحجاز افلا صنعتم كذا ثم أهوى بيديه الى الارض على الصعيد ثم مسح جبينه باصابعه فانه اجدها
 بالآخرى ثم لم يعد ذلك فاذا تيمم الرجل للوضوء ضرب يديه على الارض مرة واحدة ثم مسحها
 ومسح بها جبينه وحاجبيه ومسح على ظهره كتيبه واذا كان التيمم للحجابه ضرب يديه على الارض
 مرة واحدة ثم نفضها ومسح بهما جبينه وحاجبيه ثم ضرب يديه على الارض مرة اخرى
 ومسح على ظهره يديه فوق الكف قليلا ويبدء بمسح اليمنى قبل اليسرى
 و ذكر اختلافات شتى وشيخى در نماز رسول خدا صلى الله عليه وآله

اهل سنت و جماعت كويند رسول خداى رعایت شرایط تحت نماز مانند استقبال قبله و ترغورت بنایت نموده
 و گاه با یک جامه نماز میکند است اما اطراف انرا از یکدیگر که را نمید بردوشش می بندخت و هنگام نماز ای وضیه
 مسجد شده امامت اصحاب می فرمود و در تطویل و تخفیف مقتدیا ز رعایت میکرد و هنگام دخول سجدهای شایسته
 پیش میناد و می فرمود اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَلِیْمِ وَبِوَجْهِ الْكَرِیْمِ وَبِسُلْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و برویتی
 هنگام ورود مسجد می فرمود بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِيْ اَوْ اَجْعَلْ فِیْ اَوْجُهِيْ اَبْوَابَ جَنَّاتِكَ و چون نماز بر خاستی در
 تا دوشش و گاهی تا برابر هر دو گوش برداشتی و انگشتان دست مبارک انشرف فرمودی الله اكبر كفى بما زركم
 و كفى بنت نسط نيت نماز بیشتر از تكبير از آنحضرت رسیده و بعد از تكبير الاحرام دست راست را بر روی دست
 چپ نهادی برابر سینه بذهب سستی و انگاه دعای استفتاح خواندی و ان بر چند و بر صحیح روایت شده
 اول اِنِّیْ وَجْهٌ لِّلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا و مَا اَنَا مِنَ الْکٰفِرِیْنَ و مختار شایسته فممن سبحان ربی
 و یوم سبحانک اللهم و بحمدک و ببارک اسمک و تعالی جدک و لا اله الا انت و این خیار ابو حنیفه کوفی است
 و جز این یرشش روایت کرده اند با جمله بعد از استفتاح اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ کفیی و تسبیح القیامه
 قرائت فرمودی اما بذهب شیعه آنرا عشریه است که قرائت تمام فاتحه کتاب در نماز واجب است و شامی بخواند
 و الگ واحد جبل و اسحق و ابو ثور بشیعه موافق اند و بذهب احم و حسن بن صالح تسبیح خواندن بسبب استجاب

جسد اول از کتاب دویم من مجلدات مانع التواریخ

بند ب ابو طیفه مقدار یک آیه واجب است و ابو یوسف و محمد گفته اند مقدار سه آیه واجب است و همچنان مردم شیعی
 بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیت از فاتحه کتاب دانند و بدین شمار سبع شانی خوانند و بسم الله را از هر سوره
 آیتی شمار کنند و بدون بسم الله سوره ای قرآننا مض شمارند و بجز خواندن بسم الله را در مواضع جبر واجب در مواضع
 اخفات مستحب دانند اما نافعی در جای جبر واجب داند و در جای اخفات مستحب نداند اما ابو حنیفه و سیفان و اذری
 و ابو عبیده و احمد حنبل گویند جبر نباید کرد و مالک گویند نباید خواند دیگر آنکه مردم شیعی گویند بعد از تمام فاتحه کتاب
 نه امام و نه با موم جایز نیست آیین بگویند و از قواطع نماز دانند اما در مذاهب سنی بطرق مختلفه جایز است بعضی
 از برای امام مستحب و گرواهی بر امام و ما موم رو دارند و برخی بجز و برخی با اخفات رخصت داده اند و گویا که در
 خدای در نماز رعایت دو سکت میفرمود یکی میان تکبیر و قرائت دویم میان قرائت فاتحه و قرائت سوره نیز روایتی
 هست که میان قرائت و رکوع سکت بغایت لطیف میفرمود و در نماز صبح بعد از فاتحه سوره خواندی بمقدار شصت
 تا صد آیه گاه سوره روم گاه سوره یونس بخواندی و بود که در نماز صبح تخفیف فرمودی بعد از فاتحه سوره زلزله خوانی
 و در سفر قرائت معوذتین اقتضای کردی و در نماز صبح روز جمعه آتم سجده در رکعت اول و در رکعت دوم اهل انی
 علی الا انسان خواندی و در نماز پیشین گاه در رکعت اول مقدار آتم سجده و در ثانی سبج اسم ربک الا علی یا سوره
 البروج یا اللیل یا الاتق یا التمار و الطارق و امثال آن خواندی و نماز عصر را بمقدار نیمه ظهر کند شستی و گاه این
 سبکت بودی و نماز شام را گاهی تطویل دادی و سوره اعراف در رکعت اول خواندی و گاه و الضافات و گاه
 حم دخان و گاه سوره و الطور و گاه مرسلات و گاه سبج اسم ربک الا علی و گاه و الشرح گاه معوذتین نماز پنجگانه
 و نماز هفتین بگونه عصر کند شستی و گاه سوره و ایتین خواندی وقتی در حضرت رسول معروض داشتند که بیاضین جبل
 امامت قوم خود کند و در نماز هفتین سوره دافعه خواند آنحضرت در خشم شد و فرمود بعضی از شما مردم را نفور کنند آنکه است
 کند باید نماز اسبک بگذارند در میان مردم برخی ضعیف و مقیم و صاحب حاجت باشد و بروایتی معاذ را بجز کرد
 و بخواندن مثل و ایتین و سبج اسم ربک الا علی و اولی لیس امر فرمود و دیگر در نماز و ترچون سه رکعت کند شستی در رکعت
 اول سبج اسم ربک الا علی و در ثانی قل ایها الکافر ون و در سیم خلاص معوذتین خواندی و در نماز جمعه سوره
 جمعه و سوره منافقین را هر یک را در رکعتی خواندی و گاه سبج اسم ربک الا علی اهل اتک حدیث کشیده و
 فرمودی و در نماز بعد سوره ق و سوره اقربت میخواند و گاه سبج اسم ربک الا علی و غاشیه خواند و در غالب اوقات
 سوره را تمام خواندی و گاه با و ایل سوره گفتا کردی این نیز مذاب اهل سنت است و پیشه تطویل در رکعت اول اینها
 فرمودی و قرائت تریب در تطیل و تجوید کردی و وقف بر آخر هر بیت کردی و مد صوت نمودی و بعد از قرائت
 تکبیر گفتی و دستها را بر آوردی و بر رکوع رفتی و بهر دو کف دست زانو را بگرفتی و آرنهارا از پهلو دور ساختی و پایش
 راست کردی و سزا برابر پشت بداشتی چنانکه بر استوا بودی و سه بار در رکوع گفتی سبحان ربی العظیم و سجده
 گاه با او ضم کردی سبحانک اللهم اغفر لی و بسیار در رکوع گفتی سبحانک و قدوس انت الملائکه و الروح و در رکوع نماز
 تج کفتی اللهم و لک رکعت و لک امنت و علیک توکلت و لک اسلنت خضع لک بمعی بصر و فحی و عظمی و حنی
 و چون سر از رکوع برداشتی دستها را بر آوردی و گفتی سمع الله لمن حمده و راست بایستادی گاه گفتی ربنا و لک الحمد

آوردن مختلفه از پنج
 سبکت بودی